

## حکمرانی جهانی: مؤلفه‌ها و ابزارها

تاریخ دریافت: 1391/7/16 تاریخ پذیرش: 1391/8/26

همایون رنجبر<sup>1</sup>، سعید دائی کریمزاده<sup>2</sup>، علی مروی<sup>3</sup>

### چکیده

در میان تمام موضوعاتی که در فضای گفتمانی جهانی شدن مطرح هستند، موضوع حکمرانی جهانی و مدیریت فرآیند جهانی شدن از اهمیت بیشتری برخوردار است. در واقع حل مسائل مختلف حوزه‌ی جهانی شدن در گرو رویکردهای کلان حکمرانی جهانی است. به علاوه عده‌ای از محققان قائل به هدایت و مدیریت فرآیند جهانی شدن هستند. این عده اصطلاح جهانی‌سازی را بیشتر مناسب تحولات سال‌های اخیر جامعه‌ی جهانی می‌دانند. بر فرض این نگرش مدیریت پروژه‌ی جهانی‌سازی مهمترین مسئله برای کشورها و ملت‌ها به شمار می‌رود. چه اینکه در صورت صحت این نگرش جهان در آینده‌ی آنگونه خواهد بود که مدیران این پروژه‌ی عظیم می‌خواهند. این موضوع دارای جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی است. چندبعدی بودن و غیرکمی بودن این موضوع موجب پیچیدگی آن شده است. حکمرانی جهانی نیز به عنوان مهم‌ترین موضوع جهانی شدن از سیرتاریخی برخوردار بوده و در دوره‌های مختلف کامل‌تر شده است. جهانی شدن به سمت یک فرهنگ واحد پیش نمی‌رود. علی‌رغم این که در جنبه‌های بسیار زیادی از فرهنگ و رفتار اجتماعی هم‌گرایی و اشتراک نظر در سطح جهان مشاهده می‌شود ولی بروز اندیشه‌های مخالف نه تنها کمتر نشده که قدرتمندتر از گذشته نیز ادامه دارد. این تشدت فرهنگی در عرصه‌ی حکمرانی جهانی نیز وجود دارد و نظام حاکمیتی جهانی باید آن را در نظر بگیرد. نظام مشارکت کنترل شده‌ی فعلی در سطح جهانی نتیجه‌ی تطورات تاریخی از امپراتوری‌های بزرگ و بعد از آن استعمارگری و بعد از آن بلوک‌بندی جهانی است. گذر زمان و انباشت تجربیات بشر در حوزه‌ی حکومت‌داری شکل خاصی از حکومت در سطح جهان را ایجاد می‌کند که از آن به مشارکت کنترل شده یاد می‌کنند. در این حالت حاکمان اصلی جهانی با استفاده از ابزارهای مختلف تلاش می‌کنند افکار عمومی جهانی و کشورهای ضعیف‌تر را به خواسته‌های خود متمایل سازند و این یعنی مشارکت کنترل شده در حکمرانی جهانی. در این رابطه مؤلفه‌های حکمرانی جهانی مطرح است که شامل سه مؤلفه‌ی اصلی قدرت یعنی قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی و امنیتی و قدرت ایدئولوژیک می‌شود. اما اعمال حاکمیت در سطح جهان نیازمند ابزارهای کارآمد است. در این رابطه سه دسته ابزار کلی اعمال حاکمیت وجود دارد که عبارتند از: سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، رسانه‌های ارتباط جمعی، متغیرهای ژئوپلیتیک.

**کلید واژه‌ها:** حکمرانی جهانی، قدرت، نهادهای بین‌المللی، رسانه‌های ارتباط جمعی، متغیرهای ژئوپلیتیک

<sup>1</sup> - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان

<sup>2</sup> - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان

<sup>3</sup> - دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان

## مقدمه

جهانی‌شدن به عنوان یک مقوله‌ی رو به گسترش و پیش‌رونده شناخته می‌شود. این مقوله تعاریف مختلفی دارد که هرکدام از آن‌ها بر جنبه‌ی خاصی از موضوع تمرکز دارد. موضوع جهانی‌شدن گسترش عرضی و طولی داشته است. گسترش عرضی موضوع جهانی‌شدن یعنی گسترش حوزه‌ی مسائلی که در فرآیند جهانی‌شدن دخیل و درگیر هستند. گسترش طولی جهانی‌شدن به معنای گسترش حوزه‌ی نفوذ و اهمیت این مسئله در اداره‌ی جوامع است. امروزه فقط مسائل اقتصادی موضوع جهانی‌شدن به حساب نمی‌آیند بلکه مسائل محیط زیست، حکومت‌داری، سبک زندگی، ارتباطات انسانی و بسیاری دیگر از مسائل در حوزه‌ی جهانی‌شدن مطرح هستند. از طرف دیگر اهمیت این حوزه در اداره‌ی جهان بسیار بدیهی و روشن می‌باشد. تا چند سده‌ی پیش کشورهای مختلف جهان به صورت جزیره‌ای جدا از هم بودند. رابطه‌ی فاصله‌ی بین کشورها و میزان اثرگذاری این کشورها بر یکدیگر رابطه‌ای معکوس بوده است. گسترش و توسعه‌ی دریانوردی بویژه با شروع رنسانس و آغاز اکتشافات و اختراعات علمی موجب افزایش ارتباط جوامع شد. جهش بزرگ بعدی با اختراع موتور بخار، راه‌آهن و تلگراف در سده نوزده بوقوع پیوست. رشد انفجارگونه‌ی وسایل ارتباطی فاصله بین کشورها را کوتاه‌تر نمود. در نتیجه‌ی این تحولات، بشر این توانایی را یافت که اطلاعات و داده‌ها را با سرعت و حجم بسیار زیاد در زمانی بسیار کوتاه با استفاده از تجهیزات مخابراتی و ماهواره‌ای جابه‌جا کند. این فرآیند موجب شد که بشر امروزه به شکل گسترده با تعاملات جهانی ارتباط یابد و با مشکلات جهانی روبه‌رو شود؛ مشکلاتی که یا مستقیماً به همه‌ی مردم جهان مربوط می‌شود مانند مسائل زیست‌محیطی و یا از طریق رسانه‌ها واکنش‌های جهانی را در پی دارند مانند مسائل مربوط به حقوق بشر. برای حل این مشکلات جهانی به راه‌حل‌های جهانی نیاز داریم. (صالحی، 1384: 93)

در میان تمام موضوعاتی که در فضای گفتمانی جهانی‌شدن مطرح هستند، موضوع حکمرانی جهانی و مدیریت فرآیند جهانی‌شدن از اهمیت زیادی برخوردار هستند. در واقع حل مسائل مختلف حوزه‌ی جهانی‌شدن در گرو رویکردهای کلان حکمرانی جهانی است. (صالحی، 1384: 94) اگر فرض وجود جهان تک قطبی را بپذیریم راه حل تمام مسائل جهان در اراده و خواست این ابرقدرت بلامنازع است. در صورت وجود جهان چندقطبی حل مسائل جهانی برآیند زورآزمایی و تعاملات قطب‌های جهانی خواهد بود. در نهایت در مدل

حکمرانی مشارکتی مسائل جهانی از طریق خرد جمعی و تصمیم‌گیری دموکراتیک کشورهای مختلف انجام خواهد شد.

این مقاله در صدد بررسی مدل‌های مختلف حکمرانی جهان نیست. فرض اولیه و مبنایی این مقاله پذیرش جهان چندقطبی است که کشورهای مختلف در صدد تبدیل کردن خود به یکی از قطب‌های مؤثر در تعاملات جهان هستند. پرسش‌های اصلی این مقاله عبارتند از:

- کشورهایی که می‌خواهند در حکمرانی جهانی سهم بگیرند، باید چه ویژگی‌هایی داشته باشند؟
- کشورهای مختلف برای مشارکت در حکمرانی جهان از چه ابزارهایی بهره می‌برند؟

برای پاسخ به این دو پرسش ابتدا چند نکته باید مشخص شود:

§ آیا جهانی‌شدن حلقه‌ای در زنجیره‌ی تحولات تاریخ اجتماعی حیات بشر است یا عنصری طغیانگر و آنتی‌تزی در تاریخ اجتماعی انسان؟

§ آیا جهانی‌شدن فرهنگ واحدی را ارائه می‌نماید و یا فرهنگی متکثر و متشتت؟

§ آیا مسئله‌ی حکمرانی جهانی در سیر تاریخی اندیشه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زندگی بشر مسئله‌ای نوظهور است یا سابقه‌ی تاریخی دارد؟

با توجه به این پرسش‌ها این مقاله در پنج بخش به پاسخ هر کدام پرداخته و در نهایت در بخش ششم نتیجه‌گیری و جمع‌بندی خود را ارائه می‌دهد.

1- آیا جهانی‌شدن حلقه‌ای در زنجیره تحولات تاریخ اجتماعی حیات بشر است یا عنصری طغیانگر و مخالف در مقابل جریان تاریخی بشر؟

منظور اصلی این پرسش مشخص کردن ماهیت جهانی‌شدن است. جهانی‌شدن به عنوان یک پدیده در حیات بشر امروزی مطرح است. اولاً این پدیده خاستگاهی اجتماعی دارد یعنی نتیجه‌ی حیات اجتماعی انسان است نه زندگی فردی او بر کره خاکی، ثانیاً حضور این پدیده، غیرقابل کتمان و انکار است. امروزه تمامی افراد بشر در یک بستر اجتماعی با یکدیگر در ارتباطند و این ارتباط روز به روز ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرد. (گل محمدی، 1386)

اما وقوع چنین پدیده‌ای مولود توالی مراحل مختلف زندگی انسان است یا نتیجه‌ی اعتراض به توالی تاریخی پیامدهای مختلف؟ آیا جهانی‌شدن نتیجه‌ی اعتراض نوع بشر به سابقه‌ی تاریخی خود مانند جنگ‌های جهانی، استعمار، استبداد، فقر و ... در سطح جهان است؟ دوتلفی عمده از جهانی‌شدن وجود دارد:

1-1 در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی اصطلاح جهان‌گرایی<sup>1</sup> وجود دارد. براساس این اصطلاح ما اکنون در میان یک مرحله‌ی تحولی ریشه‌ای قرار داریم که با برداشت‌های پیشین از جامعه، همه چیز را می‌روبد و در اثر آن مسائل سیاست داخلی از جمله سیاست‌های بودجه و مالیات، امنیت اجتماعی، عدالت اجتماعی و دموکراتیزه شدن، اصلاحات ریشه‌ای را می‌طلبند. براین اساس با اضمحلال اقتصادهای ملی، حکومت‌ها و ساختارهای اجتماعی شناخته‌شده یا با بیانی دیگر با فرسایش نظام مدرن<sup>2</sup> مواجهیم. به این ترتیب جهانی‌شدن نه تنها مرحله‌ای از یک نظام نوین پیوسته‌ی تکامل‌یابنده، بلکه مبارزه‌طلبی آن را توصیف می‌کند زیرا دلالت بر شکل نوینی از جامعه دارد. این‌گونه نظریه‌پردازی‌های بزرگ درباره‌ی جهانی‌شدن، توجه به مسائل عمومی جهانی را بیش از پیش برانگیخته و از سوی آنتونی گیدنز به نظریه‌ی عمومی اجتماع تعمیم یافته است. [1]

این نظریه بسیاری از پشتوانه‌های تئوریک جهانی‌شدن را زیر سؤال می‌برد. همچنین این نگرش اغلب برای تحلیل پویایی روند جهانی‌شدن تنها حدس‌های کلی و استعارات و مثال‌هایی را عرضه می‌کند. درباره‌ی علیت جهانی‌شدن نیز وحدت وجود ندارد. عده‌ای همچون گیدنز جریان‌های مالی، نوآوری‌های فنی، مبادلات فرهنگی و تصمیمات دولت‌ها را علت جهانی‌گرایی برمی‌شمرند و عده‌ای دیگر آرمان دست‌یابی به بازار آزاد را علت جهانی‌شدن می‌دانند.

1-2 در مقابل این دیدگاه موج دیگری در حال شکل‌گیری است که می‌توان آن را به عنوان اقتصاد سیاسی جهانی‌شدن توصیف کرد و به پویایی درهم‌تنیدگی فزاینده‌ی بین‌المللی می‌پردازد که از درگیری‌های میان تمایل به حفظ قدرت سیاسی و علایق اقتصادی در جهت گسترش بازار ناشی می‌شود. از این منظر رابطه‌ی بازار با حکومت‌ها به سه شکل است:

1-2-1 دولت‌ها و حکومت‌ها می‌توانند در تولید و توزیع رفاه و جایگاه‌های سرمایه‌گذاری مؤثر واقع شوند و به این وسیله مشروعیت قانونی در نظر مردم بدست آورند.

1-2-2 عملکردهای بازار جهانی‌شده بر توزیع قدرت میان دولت‌ها و گسترش رفاه میان گروه‌های اجتماعی مؤثرند.

1-2-3 حکومت‌ها با کمک بازارها و همکاری با یکدیگر یا با پشتیبانی سازمان‌های بین‌المللی و اتحادیه‌های منطقه‌ای، دایره‌ی کنش‌های خود را گسترش می‌دهند.

---

۱. Globalismus

۲. Erosion der Modern

جهانی شدن با این پیش شرطها نه منطق به هم پیوسته‌ای دارد و نه وضعیت بازگشت‌ناپذیر است، بلکه بخشی از نتایج فرآیندهای بازار و وضعیت جغرافیایی را در بر می‌گیرد که برای بانک‌ها و بنگاه‌های بین‌المللی عرصه‌های فعالیت نوین را فراهم می‌کند (کلاوس مولر، 1384: 18-20).

پذیرش هریک از نظرات فوق اقتضانات خاص خود را به همراه دارد. اگر آنگونه که گیدنز می‌نماید جهانی شدن یک نوع انقلاب نظری ناشی از گوناگونی ناهمبسته‌ی جهان بی‌مرز باشد بسیاری از دستاوردهای بشری زیر سؤال رفته و از درجه اعتبار ساقط می‌شود. اما اگر تلقی دوم را بپذیریم جهانی شدن حلقه‌ی آخر تجربیات پیاپی بشر در زندگی اجتماعی خود برای تحقق زندگی سعادت‌مندانه است. از این منظر تمامی دستاوردهای گذشته بشر معتبر است مگر آنکه خلاف آن به اثبات رسد. به نظر می‌رسد رویکرد دوم با جریان واقعی جهانی شدن سازگاری بیشتری دارد. اندیشمندان عرصه‌های مختلف با نگاهی مثبت به دستاوردهای پیشین زندگی بشر می‌نگرند و از آن‌ها در تعاملات فراملی خود استفاده می‌کنند. بسیاری از اقدامات کلان در عرصه‌ی جهانی شدن از جمله تأسیس نهادهای بین‌المللی و جهانی در حوزه‌های مختلف در ادامه‌ی نهادهای گذشته هستند و به نوعی درصدد رفع نقایص این نهادها هستند نه مبارزه با آن‌ها. به عنوان نمونه سازمان ملل پس از جنگ جهانی دوم با هدف تأمین صلح و امنیت جهانی، بانک جهانی برای کمک به کشورهای خسارت زده ناشی از جنگ جهانی دوم، سازمان تجارت جهانی برای گسترش حوزه‌ی عمل پیمان گات ایجاد شده‌اند. [2]

با پذیرش این نگاه در مورد فرآیند جهانی شدن می‌توان در مورد حوزه‌ی خاص حکمرانی جهانی نیز چنین تلقی را داشت. بنابراین حکمرانی باید نتیجه‌ی تحولات تاریخی و تجربه‌ی بشر در حل مسائل جهانی خود باشد. این امر به معنای ایجاد نهادهای جدید نیست بلکه به معنای تعریف این حوزه در بستر تاریخی حکومت‌های جهانی و مسائل آن می‌باشد.

## 2- آیا جهانی شدن، فرهنگ واحدی را ارائه می‌دهد یا فرهنگی متکثر و متشتت؟

اکنون با پذیرش فرآیند تکامل جهانی شدن این سؤال مطرح می‌شود که پدیده‌ای چندوجهی هم‌چون جهانی شدن آیا به سمت وحدت رویه و یگانگی پیش می‌رود یا به سمت تکثر و تعدد دیدگاه‌ها؟ این تکثر دیدگاه‌ها از دو جنبه ناشی می‌شود:

1-2 حوزه‌های مختلف جهانی شدن مانند فرهنگ، اقتصاد، سیاست، آموزش به لحاظ گویش علمی و شیوه‌ی بیان و استدلال، روش‌های خاص خود را دارند. به عنوان نمونه مسئله‌شناسی و تکنیک‌های حل مسئله در هر یک از علوم فوق متفاوت است. در حالی که اقتصاد یک علم پسینی است حوزه‌ی آموزش مبتنی بر گزاره‌های آینده‌نگر است. اکنون پدیده‌ای چند بعدی چون جهانی شدن بر اساس کدامیک از گویه‌های علمی

ساخته خواهد شد؟ پاسخ به این پرسش در مطالعات میان‌رشته‌ای علوم و دانش مطرح است که خود سخنی مفصل است.

2-2 جنبه‌ی دوم تکثر فرهنگی در جهانی شدن ناشی از جغرافیای انسانی است. با گسترده شدن ارتباطات انسانی و ورود فرهنگ‌های مختلف به تعاملات جهانی احتمال بروز برخوردهای فرهنگی ناشی از اختلافات قومیتی، اجتماعی، مذهبی، تاریخی و ... بیشتر می‌شود. نتیجه این برخوردهای فرهنگی چهار شکل است:

2-2-1 شکل‌گیری فرهنگی جدید منجر به تعاملات دو طرف

2-2-2 مخلوطی از فرهنگ‌های مختلف که اجزای آن به شکل ناهمگون از فرهنگ‌های گوناگون کنار هم چیده شده‌اند.

2-2-3 تقابل و تعارض فرهنگی به معنای حل نشدن اختلافات فرهنگی

2-2-4 حذف یک فرهنگ و استیلای فرهنگ دیگر بر فرهنگ رقیب (خنیفر و همکاران، 1389) [3]

گرچه خنیفر و همکارانش حالت دوم را با عنوان حالت گزینش آگاهانه و انتخاب به عنوان بهترین حالت می‌دانند ولی به نظر نگارنده عناصر فرهنگی اگر نتوانند با یکدیگر تعامل داشته باشند و به شکل فرهنگی واحد ایجاد شوند امکان تداوم ندارند. جالب اینجاست که در گفتمان جهانی شدن برای هر یک از موارد فوق نمونه‌های متعددی وجود دارد. [4]

بسیاری از اندیشمندان جهانی شدن را یگانه‌روندی می‌دانند که به سمت جامعه‌ی جهانی فراگیر در حال حرکت است. برخی بعد اقتصادی جهانی شدن یعنی اندیشه‌ی سرمایه‌داری و برخی دیگر بعد تکنولوژیکی و فرهنگی یعنی انقلاب در تکنولوژی ارتباطات را عامل یگانگی جهانی می‌دانند. بر این اساس ظهور فرهنگ جهانی یا نظم جهانی واحد معمولاً بیشتر به شکل نزدیکی دولت‌های موجود به یک مدل سیاسی واحد مطرح است تا ظهور یک دولت جهانی یگانه. این برداشت‌های صلح‌جویانه به جهانی کم و بیش منسجم ختم می‌شود (مان، 1383: 87 و 88). مایکل مان در مقاله‌ی خود به اندیشمندان این حوزه نمی‌پردازد ولی بنیامین باربر<sup>1</sup>، بوسا ابو<sup>2</sup> و هالتون<sup>3</sup> از جمله معتقدان به این نظر هستند.

در مقابل این دیدگاه گروهی چون هانتینگتون<sup>4</sup> و مایکل مان<sup>1</sup> جهانی شدن را روندی چندگانه می‌دانند: جهانی شدن همانطور که ادغام می‌کند باعث تجزیه و فروپاشی هم می‌شود. جهانی شدن نابرابری و تضادهای

۱. Benjamin Barber

۲. Bosah L. Ebo

۳. Holton

۴. Samuel P. Huntington

موجود در غرب و شمال را در مقیاس جهانی رواج می‌دهد سپس مسائل جنوب و نیز روابط شمال - جنوب را به آن می‌افزاید. برخی تأکید می‌کنند که نظام جهانی سرمایه‌داری به مجرد این که در هر یک از قدرت‌های مسلط آن دچار ضعف و سستی شود، تناقض‌ها و تضادهای خاص خویش را بروز می‌دهد. این دیدگاه تأکید می‌کند که جهانی‌شدن چندگانه هم عامل نظم است و هم عامل پراکندگی. جنگ سرد عاملی قلمداد می‌شود که جهان را دو قسمت کرد و در عین حال نظم را به هر کدام از طرفین برگرداند. هم چنین تحلیل‌های فراوانی درباره‌ی «بی‌نظمی جدید جهانی» مطرح است (مان، 1383: 88).

مشاهدات فعلی نشان می‌دهد که رویکرد دوم یعنی جهانی‌شدن چندوجهی به عرصه‌ی واقعیت نزدیک‌تر است. وقوع جنگ‌های گسترده نشان از تعارضات شدید میان جریان‌های مختلف در جهانی‌شدن است. علاوه بر این حل نشدن بسیاری از مسائل و در عین حال عمیق‌تر شدن برخی تعارضات مانند فقر و بی‌عدالتی در سطح جهان در روابط کشورهای شمال-جنوب نشان از عدم هم‌گرایی فرآیند جهانی‌شدن دارد. فرآیند جهانی‌شدن علی‌رغم به‌کارگیری ابزارهای مختلف برای هم‌گرایی کشورهای جهان به سبب دو علت که در ابتدای بخش گفته شد، روند یگانگی و اتحاد را در پیش ندارد.

نتیجه‌ی چندوجهی بودن فرآیند جهانی‌شدن در موضوع حکمرانی جهانی ظهور یک ساختار چندبعدی در این حوزه است. حکمرانی و مدیریت جهانی به تبع اصل جهانی‌شدن، چندوجهی خواهد بود. یعنی انتظار یک ساختار تک‌وجهی برای اعمال مدیریت در جهان دور از ذهن است اما مدیریت مسائل جهانی از طریق تعاملات قطب‌های مختلف جهانی میسر خواهد بود. بنابراین مدل آتی حکمرانی جهانی برآیند تعاملات و تقابلات قطب‌های موجود در این حوزه خواهد بود.

### 3- آیا مسئله‌ی حکمرانی جهانی در سیر تاریخی اندیشه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زندگی بشر مسئله‌ای نوظهور است یا سابقه‌ی تاریخی دارد؟

گرچه جهانی‌شدن متعلق به سده‌ی اخیر است ولی با نگاهی به تاریخ اجتماعی و سیاسی بشر می‌توان رگه‌هایی از حکمرانی جهانی را پیدا نمود. آنچه که در این نگاه به عنوان تاریخچه‌ی حکمرانی جهانی مورد نظر قرار می‌گیرد مسائل فرامرزی کشورها و ملت‌هایی است که بیش از یک ملت یا دولت در آن درگیر بوده است. از هنگامی که جهان به امپراتوری‌های بزرگی چون ایران و روم باستان تقسیم شده بود می‌توان مسئله‌ی حکمرانی جهانی را مشاهده نمود. علاوه بر این تمدن‌های کهن، اندیشه‌های دینی با خصوصیت جهان‌نگری خود همواره در صدد گسترش در سطح جهان بوده‌اند. ایده‌ی این که جهان به صورت یک جامعه واحد درآید و یا حداقل به صورت بالقوه اینچنین شود، تاریخی طولانی داشته که در آن سخن از بهشت جهان‌شمول روی زمین و یا

پادشاهی خداوند بر روی زمین گفته شده است. در برخی از جنبش‌های جدید مذهبی نیز گام‌هایی مشخص برای دستیابی به سازمان‌های جهان‌شمول مذهبی، برداشته شده است (رابرتسون، 1380: 186). از این زاویه تمام تلاش‌های صورت گرفته برای اعمال حاکمیت و مدیریت مسائل جهانی در تاریخ حیات بشر پیشینه و سابقه‌ی موضوع حکمرانی جهانی به شمار می‌رود.

قدیمی‌ترین مدل در نظام حکمرانی جهان نقش‌آفرینی امپراتوری‌های بزرگ در مسائل جهانی است. رابرت کاکس<sup>۱</sup> امپراتوری را «تسلط یک کشور بر دیگر کشورها با هدف تغییر رفتار خارجی آن‌ها و تضمین حداقل اشکال پذیرفته شده از رفتار داخلی آن‌ها» تعریف می‌کند. هارت<sup>۲</sup> و نگری<sup>۳</sup> امپراتوری را نه مرکز قدرت سرزمینی با مرزهای مشخص بلکه دستگاه فرمانروایی غیرمتمرکز و غیرسرزمینی می‌دانند که مدیریت‌کننده‌ی هویت‌های مختلط، سلسله مراتب منعطف و تبادلات متکثر از طریق شبکه‌های منعطف فرماندهی و هدایت است. نکسون<sup>۴</sup> و رایت<sup>۵</sup> نیز روابط مرکز پیرامون را جزیی مهم از ساختار امپراتوری به حساب می‌آورند (رمضان‌زاده و مسعودی، 1388) ساختار حکومتی این امپراتوری‌ها عبارت بوده است از وجود یک حکومت مرکزی و در ذیل آن‌ها تقسیم جغرافیای حکومت و اداره‌ی ممالک و مناطق مختلف زیر نظر حکومت مرکزی. در این نوع از حکومت اگر چه به لحاظ جغرافیایی، فرهنگی، دینی و حتی اقتصادی مناطق مختلف یک امپراتوری با یکدیگر تفاوت داشته‌اند ولی حکومت مرکزی بر تمامی این خرده فرهنگ‌ها استیلا داشته و به عنوان فرهنگ رسمی و اصلی که همگان تابع آن بوده‌اند، لازم‌الاجرا بوده است. بدین ترتیب فرهنگ رسمی هر امپراتوری ابتدا به حذف و هضم خرده فرهنگ‌های خود پرداخته و سپس به رقابت با امپراتوری دیگر می‌پرداخته است. مسائل جهانی عموماً نه از طریق مشارکت بلکه از طریق مبارزه حل و فصل شده است. این دوره از تاریخ جهانی فاقد هرگونه نشانه مؤثر از ملت‌ها و فرهنگ‌های غیرحاکم است.

دوره‌ی بعدی دوره‌ی استعمار است. این دوران پس از فروپاشی امپراتوری‌های بزرگ و هم‌زمان با وقوع رنسانس علمی به اوج خود می‌رسد. در این دوران کشور قدرتمند، کشور ضعیف‌تر را تحت سلطه خود گرفته، بر آن حکومت می‌کرد. ریشه‌ی استعمار غالباً اقتصادی و امنیتی بوده است. به عبارت دیگر کشورهای که منابع اقتصادی مناسبی داشته‌اند، غالباً هدف استعمارگران بوده است. هم‌چنین موقعیت مناسب ژئوپلتیک یک کشور نیز طمع استعمارگران را برمی‌انگیزاند. تفاوت عمده‌ی این دوران با دوره‌ی امپراتوری‌ها پررنگ‌تر شدن نقش خرده فرهنگ‌ها و خرده نظام‌های تحت استعمار بوده است. استعمارگران به تدریج دریافتند حکومت‌های محلی دست نشانده منافع بیشتری را عاید آنها می‌نمایند. بنابراین اجازه تشکیل حکومت‌های محلی را به شرط تبعیت

---

۱. Robert Cox

۲. Michael Hardt

۳. Antonio Negri

۴. Daniel Nexson

۵. Thomas Wright



محض و تأمین منافع صادر نمودند. نتیجه این امر بروز فرهنگ‌های کوچک‌تر در عرصه‌ی سیاسی و فرهنگی است. این بروز اندک گام‌های ابتدایی تغییر در حکمرانی جهانی است.

مرحله‌ی بعد از فروپاشی نظام استعماری، بلوک‌بندی و جناح‌بندی است. در این مرحله کشورهای ابرقدرت کشورهای مستقل ضعیف‌تر را به اتحاد با خود مجبور می‌کردند. این اتحاد اجباری در عین این که استقلال نسبی کشور ضعیف را به رسمیت می‌شناخت او را مجبور می‌کرد تا در مسائل کلان جهانی تابع کشور قدرتمند قطب خود باشد. این مرحله نیز مرحله‌ی دیگری در تاریخچه‌ی حکمرانی جهانی است.

مرحله‌ی بعدی که دوران کنونی را در بر می‌گیرد حل مسائل جهانی از طریق سازمان‌های بین‌المللی است. پس از جنگ جهانی دوم سازمان ملل متحد با هدف تأمین امنیت جهانی و پیشگیری از وقایعی همچون جنگ جهانی تشکیل شد. اگر چه این سازمان به ظاهر برآیند نظرات جامعه جهانی است ولی فرآیند تصمیم‌گیری و اقدام این سازمان نیز تابع تصمیمات کشورهای ابرقدرت است. در نتیجه می‌توان گفت کشورهای قدرتمند پس از دوره‌ی استعمار و بلوک‌بندی برای پیشبرد اهداف خود در سطح جهانی و حل مسائل مطابق میل و خواست خود از ظرفیت سازمان‌های بین‌المللی استفاده می‌کنند. این نهادها در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، امنیتی، سیاسی و ... به فراخور توان کشورهای ابرقدرت و نیاز این کشورها طراحی شده، مشغول فعالیت هستند. اگر چه کشورهای مختلف در این سازمان‌ها عضویت دارند و حتی از منافع آنها نیز بهره‌مند می‌شوند ولی در حل مسائل جهانی نظرات کشورهای قدرتمند اجرا می‌شود.

تفاوت اساسی میان امواج پیشین و کنونی جهانی‌شدن در ابتکارات سیاسی قرن بیستم است که گسترش و جهانی‌شدن دموکراسی را به عنوان تنها الگوی حاکمیت قانونی و بر پایه‌ی یک نظام بین‌المللی، با سازمان‌های مربوط و عضویت همه‌ی کشورهای جهان، هم چون بخشی از ساخت جهانی‌شدن مطرح می‌کند. دومین تفاوت مهم موج کنونی جهانی‌شدن با امواج پیشین که در چارچوب قدرت‌های جهانی قدیم، دولت‌های استعماری و امپراتوری‌های تاریخی به حرکت درآمده، توانمندی کنش سیاسی توأم با همکاری چندجانبه است. تعیین و تأمین نیازمندی‌های عمومی جهانی مستلزم قرار داشتن در مراکز تصمیم‌گیری است. نکته‌ی بسیار مهم این است که پرنفوذترین تشکیلات در بین این سازمان‌ها آن‌هایی هستند که کشورهای ثروتمند برای کشورهای ثروتمند بنیان گذارده‌اند. (کلاوس مولر، 1384: 23)

بنابراین فرآیند حکمرانی جهانی در عصر حاضر مبنی بر الگوی دموکراسی، تعمیم یافته است. همانطور که دموکراسی می‌تواند از طریق نهادهای اقتصادی و اجتماعی به انحراف کشیده شود حکمرانی جهانی نیز تحت تأثیر شرایط اقتصادی و سیاسی کشورها خواهد بود. این نکته ثابت شده است که قدرت سیاسی و اقتصادی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. اما باید در نظر داشت که حکومت‌ها دارای توانمندی یکسانی نیستند. مشارکت موفقیت‌آمیز در روند جهانی‌شدن، موکول به امتیازات نهادینه‌شده و ظرفیت‌های سیاسی کشورهاست که

توزیعشان دیرزمانیست به شدت نابرابر بوده است. خطرات جهانی شدن و آسیب پذیری نسبت به تکانه های بیرونی در کشورهای ضعیف محسوس تر است. برعکس قدرت ساختاری یعنی توانایی اشکال مناسب کنشی، برخورداری از زیربناها و پیوندهای لازم برای تأثیر بر روند جهانی شدن در کشورهای نیرومند اقتصادی متمرکز شده است (همان). نتیجه این شرایط انحراف فرآیند حکمرانی جهانی به سمت اهداف و تمایلات کشورهای قدرتمند خواهد بود (برژینسکی، 1383: 197). [5]

آیندهی حکمرانی جهانی چندان روشن نیست. ممکن است روند موجود تا نهادینه شدن ساختار فعلی ادامه یابد و یا اعتراضات رو به گسترش نسبت به این فرآیند، موجب ظهور و بروز قدرت های جدید و تغییر در ساختار مشارکت کنندگان جهانی گردد. سناریوی قابل تصور دیگر تعارض قطب های جدید با ساختار فعلی و از بین رفتن ساختار فعلی و ایجاد نظامی نوین خواهد بود. اینکه در آینده چه اتفاقی می افتد از نظر اندیشمندان این حوزه نیز نامشخص است. [6]

واضح است که به هر روی در آینده مدیریت و حکمرانی جهانی و الگوی کامل این امر، حکومتی تحت ولایت انسان کامل و معصوم است. چنین حکومتی از هرگونه ظلم و بی عدالتی به دور خواهد بود و موفقیت توأم با آن خواهد بود. این حکومت مبتنی بر ارزش های انسانی است لذا از پذیرش همگانی برخوردار خواهد بود. حکومت جهانی موعود منتظر برپایه ی عدالت، توحید و کرامت انسانی خواهد بود (خنیفر و همکاران، 1389). این که چه سازمان ها یا نهادهایی برای اداره ی حکومت تعبیه خواهند شد از جمله مسائلی است که باید مورد بررسی دقیق تر قرار گیرد که از مجال این مقاله خارج است.

اکنون باید به این پرسش پاسخ داد که در شرایط فعلی حکمرانی جهان که می توان از آن به عنوان مشارکت کنترل شده نام برد، چه کشورهایی می توانند نقش آفرین باشند.

#### 4- کشورها برای نقش آفرینی در حکمرانی جهانی باید از چه ویژگی هایی برخوردار باشند؟

کشورهایی که خواهان مشارکت مؤثر در فرآیند حکمرانی جهان هستند باید حائز ویژگی هایی باشند که چنین امکانی را در اختیار آنان قرار دهد. این ویژگی ها از نظر مایکل مان تحت عنوان منابع قدرت اجتماعی شناخته می شوند. کشورهایی می توانند در مشارکت جهان نقش آفرین باشند که دارای این توانمندی ها هستند. نقش آفرینی مؤثر نیازمند به کارگیری ابزار مناسب است. در بخش بعد، ابزار اعمال مدیریت که کشورهای مختلف از آن بهره می برند، ارائه می شود.

## 4-1 قدرت اقتصادی

برخورداری از اقتصادی قدرتمند اولین مؤلفه کشورهای است که در عرصه‌ی جهانی به اعمال نظر و قدرت می‌پردازند. قدرت اقتصادی شامل دو بخش است: اولاً این قدرت باید در حوزه‌ی نظام‌سازی و مدیریت جامعه نمایان شود. ثانیاً اقتصاد قدرتمند باید در حوزه‌ی نظری نگرشی جهانی و برتر نسبت به سایر مکاتب اقتصادی داشته باشد. تاریخ اندیشه‌های اقتصادی نشان از نگرش‌های مختلف به تعاملات اقتصادی انسان‌ها دارد. اندیشه‌ی مرکانتیلیسم<sup>۱</sup> با توجه به ذخیره و انباشت طلا در عمل، زمینه‌ساز استعمار کشورهای و دزدی منابع اقتصادی کشورهای مختلف شد. مرکانتیلیسم در دوران رشد سرمایه‌داری در غرب بویژه هم‌زمان با کوشش‌های استعماری اروپاییان در مستعمراتشان پدید آمد و به آنان بسیار کمک کرد و حتی در سیاست‌های اقتصادی قرن بیستم تأثیر گذارد، چنان‌که بسیاری از سیاست‌های این عصر از این مکتب برآمد (حاجیان‌پور، 1388) اندیشه‌ی کمونیسم اشتراک منابع را ایجاب می‌کند و در عمل برای مدیریت این منابع مشترک یک قدرت متمرکز مورد نیاز خواهد بود. این نگاه در تعاملات اقتصادی جهانی به حضور یک قدرت اقتصادی بلامنزاع که بقیه کشورهای را به اطاعت خود وادار کند، نیاز دارد. اندیشه‌ی سرمایه‌داری با هدف کسب سود از هر طریقی رقابت اقتصادی جهانی را ایجاب می‌کند. سرمایه‌داری رسماً فراملیتی است (مگداف، 1383: 16) هدف از آن کسب سود از هر نوع بازاری صرف نظر از موانع ملی، منطقه‌ای، مذهبی و سایر محدودیت‌ها در همه جا است (مان، 1383: 90) این نگاه، رقابت بی‌رحمانه و حتی ناعادلانه اقتصادی در سطح جهان را ایجاب می‌کند. اندیشه‌ی اقتصادی اسلام مبتنی بر عدالت و کرامت انسانی است. این اندیشه نیز نگاهی جهانی دارد و طبیعتاً نظام اقتصادی مبتنی بر آن با نظام فعلی جهانی متفاوت است.

اگر کشوری بخواهد از مؤلفه قدرت اقتصادی برخوردار باشد، لازم است اندیشه‌ی اقتصادی آن کشور نگرش جهان‌پذیر و نظام‌ساز داشته‌باشد. پذیرش جهانی اندیشه‌ی اقتصادی یک کشور موجب نفوذ کشور در سطح افکار نخبگان جهانی می‌شود و از این طریق در مدیریت جهانی قدرت نقش‌آفرینی بیشتری می‌یابد.

برخورداری از نظام اقتصادی قدرتمند که بتواند نیازهای افراد بیشتری را پاسخ دهد، مؤلفه‌ی دیگر قدرت اقتصادی است. اگر کشوری مدعی برخورداری از قدرت اقتصادی است باید در درجه‌ی اول مشکلات معیشتی و اقتصادی افراد را حل کند. هرچه یک کشور بتواند نظام اقتصادی کارآمدتری در داخل مرزهای خود در درجه اول و در سطح فرامرزی در درجه دوم ایجاد نماید، نقش مؤثرتری در حکمرانی جهانی خواهد داشت. به این نکته باید توجه داشت که کارآمدی نظام اقتصادی به معنای کارایی بیشتر اقتصاد در تولید و توزیع و رفاه بیشتر در مصرف است. نظام اقتصادی قدرتمند حداقل از دو جهت موجب اثرگذاری بیشتر یک کشور در عرصه‌ی جهانی می‌شود. از یک سو کشورهای فقیرتر را با هدف حل مشکلات اقتصادی به سمت خود جذب می‌کند و کشورهای

---

۱. Mercantalism

فقیرتر با هدف جلب کمک‌های مالی و بعضاً فکری، جذب کشورهای ثروتمند می‌شوند. در سوی دیگر کشورهای قدرتمند می‌توانند با صرف منابع مالی اهداف خود را در سطح جهان دنبال کنند. این کشورها با تکیه بر اقتصاد برتر خود سازمان‌های بین‌المللی و نیز گروه‌های فرامرزی را در راستای اهداف خود به کار می‌گیرند.

قدرت اقتصادی از مالکیت بر برخی کالاهای کمیاب یا کالاهایی که فرض می‌شود کمیاب است استفاده می‌کند تا کسانی را که فاقد آن‌ها هستند وادار به رفتارهای خاصی کند. به این ترتیب قدرت اقتصادی از مالکیت کالاهای مورد تقاضا به عنوان اهرمی برای اعمال نفوذ بر دیگران سود می‌جوید (ملک احمدی، 1379). بنابراین کشورهایی که درصد مشارکت مؤثر در حکمرانی جهان هستند لاجرم باید از مؤلفه قدرت اقتصادی برخوردار باشند. کشورهای ضعیف اقتصادی به ناچار باید تابع کشورهای قدرتمند باشند.

## 2-4 قدرت سیاسی و نظامی

بابیو در تعریف قدرت سیاسی، آن را «قدرت اجبار در معنای دقیق آن» می‌داند، پوگی<sup>1</sup> آن را صرفاً به عنوان «کنترل بر ابزار خشونت» تعریف می‌کند و بندیکس<sup>2</sup> تأکید دارد که قدرت سیاسی، توان استفاده «مشروع» از خشونت برای تحمیل اراده خود بر رفتار دیگران است. مایکل مان طبقه‌بندی مشابهی از قدرت ارائه می‌کند. او «چهار منبع قدرت اجتماعی» را منابع قدرت ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی می‌داند. همان‌گونه که دیده می‌شود مایکل مان میان قدرت «نظامی» و «سیاسی» تفکیک قائل می‌شود و بر آن است که هریک از این دو، «شکل» کلی خود را دارد. قدرت سیاسی همراه با نوعی سازماندهی به شکل «سرزمینی-متمرکز، ژئوپولیتیک و دیپلماتیک» است و قدرت نظامی به شکل قهری متمرکز یافته است (همان).

چشمگیرترین تغییرات در دوران اخیر در روابط ناشی از قدرت سیاسی و نظامی پدید آمده است (مان، 1383: 97). قدرت نظامی به معنای برخورداری از توان اعمال زور و قدرت بر سایر کشورها با هدف تأمین منافع خود است. قدرت سیاسی در مقابل به معنای تأمین منافع خود از روشی غیر از اعمال زور و قدرت است. به عبارت دیگر کشورهای مختلف برای تأمین خود در سطح جهان از نهادهای رسمی بین‌المللی و نیز نهادهای غیررسمی و بعضاً مخفیانه استفاده می‌کنند. اگر استفاده از این نهادها منجر به تأمین منافع کشورها نشد از گزینه‌ی اعمال زور و مداخلات نظامی در سطوح مختلف بهره می‌برند.

قدرت نظامی یک کشور صرفاً به معنای برخورداری از تسلیحات جنگی و ارتش‌های مجهز نیست بلکه به معنای توان بهره‌گیری از ابزارهای قهرآمیز همراه با خشونت است. تغییر تاکتیک‌های جنگی و نیز وارد شدن مؤلفه غیرنظامیان به درگیری‌های نظامی تعریف جدیدی از قدرت نظامی نشان می‌دهد (همان: 98).

۱. Gianfranco poggi

۲. Bendix R.

امروزه به نظر می‌رسد جنگ میان قدرت‌های بزرگ به منظور نابودی یکدیگر امکان کمی دارد. هژمونی نظامی آمریکا غرب را تقریباً یکسره در آرامش رها کرده‌است. جنگ میان دولت‌های اروپای غربی، یا میان آن‌ها و آمریکا و یا میان ژاپن و هر کدام از آنها تقریباً غیرقابل تصور است. فروپاشی اتحاد شوروی هژمونی نظامی آمریکا را عمیق‌تر کرده‌است. اکنون آمریکا بیش از مجموع دوازده قدرت نظامی برای امور دفاعی خود هزینه صرف می‌کند. کشورهای شمال با پذیرش سلطه‌ی نظامی آمریکا به عنوان شرط ضروری برای دفاع خود متحدان آمریکا شده‌اند ولی نباید چنین تصور شود که دامنه‌ی این توافق به جنوب هم رسیده است. هنوز قدرت‌های عمده‌ی منطقه‌ای وجود دارند که آمریکا نه می‌تواند آنها را تحمل کند و نه توانایی زیر فشار گذاشتن آنها را دارد (همان: 97). مایکل مان دو دلیل را برای ضعف قدرت نظامی آمریکا در مقابل قدرت‌های منطقه‌ای بر می‌شمارد:

نخست آرامش داخلی شمال، نظامی‌گری و تمایل آن را به جنگ و نیز توانایی آن را برای پذیرش تلفات جنگ کاهش داده است. در سال‌های اخیر آمریکا به این قناعت می‌کرد که از ارتفاعی مطمئن بمب بیندازد و از پیکارهای زمینی اجتناب می‌کند.

دومین ضعف را مان سلاح ضعیفان می‌نامد. تکنولوژی‌های هسته‌ای و شیمیایی و کشتار جمعی به قدرت‌های شمالی بویژه آمریکا برتری چشمگیری در اشکال سنتی جنگ داده است ولی سلاح‌های سبک و کوچک به مبارزان کوچک‌تر توان نظامی ویژه‌ای داده است. اکنون یک رزمنده می‌تواند با موشک اندازی 200 دلاری ضد تانک یک تانک یک میلیون دلاری را هدف قرار دهد. 11 سپتامبر نمونه‌ی عالی از کاربرد سلاح ضعیفان است (همان: 99 و 100)

مؤلفه قدرت نظامی و سیاسی در سال‌های اخیر نقش مهمی در فضای جهانی یافته است. پس از جنگ جهانی دوم اروپا درگیر بازسازی گسترده نظام اقتصادی و سیاسی خود بوده است. آمریکا نیز از یک سو به دنبال کمک به هم‌پیمانان اروپایی خود برای بازسازی بود و از دیگر سو با قدرت گرفتن شوروی و چین به عنوان بلوک شرق وارد جنگ سرد می‌شد. این فضا مانع بروز جنگ‌های جدید و گسترده می‌شد اما زمان کافی برای تجهیز قوا و نیز ریشه دواندن اختلافات را فراهم می‌آورد.

در سال‌های پایانی قرن بیستم غرب پس از یک دوره رشد و توسعه اقتصادی به تدریج با مشکلات ساختاری مواجه شد. از طرف دیگر بلوک شرق که پس از فروپاشی شوروی به یکباره ضعیف شده بود با ظهور چین و قدرت یافتن روسیه دوباره به نقش‌آفرینی و تقابل با غرب روی آورد. این شرایط بستر مناسبی برای تبدیل اختلافات به جنگ‌های منطقه‌ای را فراهم می‌آورد. در آغاز قرن بیست و یکم آمریکا با حمله به افغانستان دوره‌ی مجدد جنگ‌های نظامی را آغاز کرد. هرچه از این زمان می‌گذرد نه فقط دامنه‌ی جنگ‌ها و کشورهای درگیر کمتر نمی‌شود بلکه ماهیت جنگ‌ها از جنگ‌های منطقه‌ای به جنگ‌های فرا منطقه‌ای و بین‌المللی گسترش می‌یابد. در چنین شرایطی مؤلفه قدرت نظامی برای نقش‌آفرینی در مسائل جهانی بیش از گذشته خود را

نمایان می‌سازد. نمونه‌ی بارز این امر را در سال‌های اخیر در رفتار بلوک غرب می‌توان دید. غرب یعنی اروپا و آمریکا در حوزه‌ی اقتصاد دچار بحرانی عمیق شده‌اند که هنوز راه خروج مشخص از آن وجود ندارد. این بحران علاوه بر این که در حوزه‌ی اجرا و نظام اقتصادی قابل مشاهده است در حوزه‌ی نظری و تئوری‌های اقتصادی نیز وجود دارد. اما در حالی که غرب دچار چنین بحرانی در حوزه‌ی اقتصاد است همواره در جنگ‌های مختلف این سال‌ها حضوری پررنگ دارد. اگر چه این حضور همراه با منافع اقتصادی گسترده است ولی نباید از نقش‌آفرینی مؤثر این کشورها در مسائل جهانی به واسطه‌ی استفاده از قدرت نظامی خود غافل شد. به عبارت دیگر غرب با حضور نظامی خود دنبال جبران نقص مؤلفه‌ی اقتصادی از طریق استفاده‌ی گسترده از مؤلفه‌ی قدرت نظامی است. [7]

قدرت نظامی و سیاسی از پیچیده‌ترین مؤلفه‌های قدرت است. علی‌رغم اینکه وجود ارتش‌های منظم و بزرگ و برخوردار از تجهیزات پیشرفته، نمایانگر وجود قدرت نظامی است ولی دلیل تامه به شمار نمی‌رود. به هر حال برخورداری از قدرت سیاسی و نظامی به معنای حضور سیاسی و استفاده از ابزارهای قهرآمیز و جنگی در مسائل جهانی در دهه‌ی اخیر مهم‌ترین مؤلفه‌ی کشورهایی است که خواهان مدیریت جهانی هستند.

### 3-4 قدرت ایدئولوژیک :

از زمان امپراتوری روم، رهبران سیاسی از ایدئولوژی بهره گرفته‌اند تا از یک سو توده‌ها را ساماندهی کنند و آگاهی مشترکی را به اذهان آنان تزریق نمایند و از سوی دیگر ایدئولوژی‌های رقیب را نابود و یا از میدان به در کنند. کارکرد ایدئولوژی همانا کمک به ایجاد، حفظ، بسط و یا از هم پاشیدن جوامع سیاسی، دولت‌ها، امپراتوری‌ها و نظام‌های جهانی و محلی است (Hybel, ۲۰۰۹). مایکل مان معتقد است قدرت ایدئولوژیک را کسانی به کار می‌برند که با ارائه‌ی نظام‌های با معنا و مناسب بسیج‌کننده به جهانی که در آن زندگی می‌کنیم معنایی ملموس می‌بخشند. قدرت ایدئولوژیک، جنبش‌های نیرومند اجتماعی و جماعت‌های فرمایشی به وجود می‌آورد (مان، ۱۳۸۳: ۱۰۷). الکس هیبل معتقد است که بازیگران بین‌المللی قرن‌هاست که سودای آن دارند تا ساختار معنایی خاصی را در سطح جهان تبلیغ نمایند که بازتاب نظام اعتقادات، ارزش‌ها و اندیشه‌های آنان باشد؛ این بازیگران با ایمانی که به برتری نظام اعتقادی‌شان داشتند خود را به جهت اخلاقی موظف به ترویج آن می‌دانستند (Hybel, ۲۰۰۹).

قدرت ایدئولوژیک مبتنی بر این واقعیت است که ایده‌هایی با سرشتی خاص که توسط اشخاص صاحب اقتداری خاص صورت‌بندی شده‌اند، می‌توانند بر رفتار [و باورهای] افراد تأثیر بگذارند» بنابراین قدرت ایدئولوژیک اساساً قدرت یا اقتدار تفسیر است؛ یعنی تفسیر بنیان‌ها و ویژگی‌های یک ایدئولوژی خاص. قدرت ایدئولوژیک صرف‌نظر از این که در زمینه‌ی یک ایدئولوژی کلی، یک ایدئولوژی خاص یا حتی در جامعه‌ای باشد که ظاهراً هیچ ایدئولوژی خاصی در آن تفوق یا سلطه ندارد، قدرت تعیین حق و باطل، «خودی» و «بیگانه»، مقبول و نامقبول

بدون اعمال اجبار فیزیکی است. پس هم در جوامعی که ایدئولوژی خاصی حاکم است و هم در جوامع فرضی غیر ایدئولوژیک و حتی در درون گروه‌های ایدئولوژیک در سطح پایین اجتماعی، قدرت ایدئولوژیک در اختیار اشخاص حقیقی یا نهادهایی است که می‌توانند هنجارها، باورها و ارزش‌های اجتماعی را تفسیر، تعدیل یا تقویت کنند. این نکته بویژه در جوامعی که یک ایدئولوژی رسمی مانند مذهب دولتی وجود دارد و نیز در برخی گروه‌های خاص ایدئولوژیک در جوامع مختلف آشکارتر است. حتی در جوامع مدرن غربی مانند آمریکا نیز می‌توان نمونه‌هایی از آن را دید: رسانه‌های گروهی و صنعت سرگرمی (از جمله تصمیم‌گیرندگان اجرایی) که با گزینش برخی اخبار و تصاویر خاص و ارائه‌ی تصویری مثبت یا منفی از رویدادها و اشخاص، قدرت ایدئولوژیک خود را اعمال می‌کنند؛ یا افراد برجسته نظیر رئیس قبلی یا فعلی دولت یا اشخاص معروف مانند ستارگان سینما یا هنرمندان بزرگ که صرفاً با بیان نظر خود می‌توانند آرمان خاصی را عملاً دنبال کنند (ملک‌احمدی، 1379).

کشوری که درصدد حضور در فرآیند حکمرانی جهانی است باید از ایدئولوژی جهانی برخوردار باشد. ایدئولوژی جهانی به معنای ایدئولوژی است که پذیرش جهانی داشته و جامعه‌ی جهانی در سطح نخبگان و عموم مردم پذیرای آن باشند. تقریباً تمامی مکاتب فکری و حوزه‌های فرهنگی سودای جهان‌شمولی را دارند ولی وجه تمایز ایدئولوژی‌های غالب با اندیشه‌های مغلوب در میزان پذیرش افراد در سطح جهانی است. ایدئولوژی‌های جهانی باید گفتمان جهانی، زبان مشترک جهانی و راه‌حل‌های مبتنی بر تجربه و خرد جمعی انسان‌ها داشته باشند. این اندیشه‌ها و مکاتب فکری توان ارائه‌ی چارچوب نظری مدرن برای حل مسائل بشری را دارند.

مبتنی بر ایدئولوژی علم، نظام، حقوق و نهایتاً فن ایجاد می‌شود. هرچه ایدئولوژی بتواند مراحل بیشتری از عینیت را بپیماید امکان پذیرش بیشتری را داراست. نظام تبلور یافته‌ی هر ایدئولوژی در صورت موفقیت می‌تواند به پذیرش جهانی آن ایدئولوژی کمک شایانی نماید. علاوه بر این اگر یک ایدئولوژی بتواند مسائل جهانی را تحلیل و برای آن راه حل ارائه کند زمینه‌ی گسترش خود را فراهم آورده است. نکته‌ی بسیار مهم این است که قدرت ایدئولوژیک به هیچ عنوان از طریق ابزار نظامی یا اقتصادی قابل گسترش نیست بلکه این قدرت از طریق مفاهیم، ارزش‌ها و نظام تبلور یافته‌ی آن شناخته شده و در صورت پذیرش افراد، گسترش می‌یابد.

از دیگر عوامل مهم در قدرت ایدئولوژیک آینده‌نگری و آینده‌سازی آن است. ایدئولوژی قدرتمند باید بتواند در مورد وقایع آینده توضیح و آینده‌ی مطلوب خود را ترسیم نماید. علاوه بر این باید بتواند بسترهای تحقق آینده‌ی مطلوب در سطح جوامع انسانی را روشن کند. ایدئولوژی‌های فاقد آینده‌ی مدون، در مقابل تحولات جهانی منفعل هستند و از این رو برای حکمرانی جهانی و طراحی نقشه‌ی آینده‌ی جهان فاقد کارایی هستند.

ویژگی مهم دیگر قدرت ایدئولوژیک، توان گفتگو، مقابله و مناظره با سایر ایدئولوژی‌ها است. هر ایدئولوژی باید بتواند حوزه‌ی گفتگوی خود با سایر ایدئولوژی‌ها را مشخص کند. علاوه بر این باید بتواند در حوزه‌ی مسائل مشترک مانند انسان و سعادت بشری با رقبای خود مناظره کند و در موارد اختلاف باید بتواند با نفوذ سایر رقبا

در پارادایم خود مقابله کند. این ویژگی موجب تمایز و شناخته شدن یک ایدئولوژی در سطح جهانی است. اگر ایدئولوژی فاقد حد و مرز قابل تمایز از دیگر ایدئولوژی‌ها باشد سایر مؤلفه‌های قدرت (سیاسی و اقتصادی و نظامی) موجب حذف آن شده و فرهنگ دیگری بر آن غلبه می‌یابد.

کارکرد اصلی قدرت ایدئولوژیک در انگیزه‌بخشی و انسجام افراد برای حرکت در یک مسیر مشخص است. حرکتی که بدون منافع مالی و اقتصادی تداوم داشته و موجب رشد و بالندگی کشور در مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی می‌شود. این فضا که در نتیجه‌ی ایدئولوژی ایجاد می‌شود فرهنگ عمومی را شکل می‌دهد که خود باعث تقویت جایگاه یک کشور در تعاملات جهانی می‌شود.

از جمله مظاهر قدرت ایدئولوژیک، مظاهر فرهنگی و غلبه‌ی فرهنگی است. اگر جهانی شدن به سمت جامعه جهانی واحدی در حرکت بود، جامعه‌ی فرهنگی واحدی ایجاد می‌شد که از لحاظ هنجارها، یعنی نظام‌ها و کردارهای آیینی، نزدیکی‌های فراوانی داشتند. در واقع، درجاتی از هم‌گرایی به سمت فرهنگی واحد و مختص به کشورهای شمال در عرصه‌هایی مانند مصرف‌گرایی، انسان‌گرایی لیبرالی و زبان انگلیسی در حال پیدایش است. فرهنگ مصرف‌گرایی از طریق کالاهای فرهنگی ارزان به سرعت در سطح جهان در حال گسترش است. این کالاها عبارتند از مد، نوشیدنی‌ها، غذای سریع و آماده، موسیقی، سینما و تلویزیون و کالاهایی از این دست که تقریباً در دسترس تمام مردم جهان هستند. این کالاها علی‌رغم تطابق خویش با شرایط محلی در حال واژگونی بسیاری از هنجارها و آیین‌های محلی است که بر حوزه‌های مهم اجتماعی مانند شیوه‌های ازدواج، مناسبات والدین و فرزندان و فرمانبری زنان غالب بوده است. این گرایش به یکسان‌سازی بیشتر در عرصه‌های خرد زندگی مانند رفتار افراد و خانواده‌ها نمود داشته است تا عرصه‌های کلان مانند سیاست. احتمالاً این موضوع مهم‌ترین اثر وحدت بخش جهانی شدن است، زیرا با کالاهای بسیار ارزان در زندگی خصوصی مردم مصرف‌گرایی سرمایه‌داری را در سراسر جهان رواج می‌دهد.

دومین پدیده فرهنگی یعنی انسان‌گرایی لیبرال از طریق جنبش‌های سیاسی لیبرالی و سوسیال دموکراتیک، سازمان ملل، انبوه سازمان‌های غیردولتی و مفهوم حقوق بشر گسترش یافته است. این انسان‌گرایی غالباً غیرمذهبی و رنگ و بوی آمریکایی دارد. عامل زبان انگلیسی به عنوان رسانه‌ی ارتباط عمومی در اکثر بخش‌های مدرن در حال پیشروی است. در مقابل این ابزارهای فرهنگی برای غلبه‌ی فرهنگ غربی بر فرهنگ‌های دیگر دو جریان قدرتمند یعنی ناسیونالیسم قومی و نهضت‌های مقاومت مذهبی قرار دارند. این دو عامل مهم‌ترین فرهنگ‌های مقابل با ایدئولوژی غربی بشمار می‌روند.



## جمع بندی مولفه‌های قدرت

در علوم سیاسی مباحث مختلفی پیرامون موضوع قدرت و عوامل کسب قدرت ارائه شده‌است. ادبیات امروزی این شاخه‌ی علمی به تفکیک بین قدرت نرم و قدرت سخت پرداخته است. در گذشته این علم بیشتر به تبیین قدرت به معنای عام می‌پرداخت. اندیشمندان مختلف مؤلفه‌های مختلفی را برای قدرت‌مندی کشور برشمرده‌اند. مؤلفه‌های قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی و نظامی، قدرت ایدئولوژیک و فرهنگی وجه مشترک غالب نظرات اندیشمندان به شمار می‌رفت. برخی دیگر از موضوعات هم‌چون موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک کشور، مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی و برخورداری از رسانه‌های ارتباط جمعی از موضوعاتی است که در ادبیات علوم سیاسی بعضاً به عنوان مؤلفه‌های قدرت مورد بحث هستند ولی از نظر نگارنده این موضوعات جنبه‌ی ابزاری برای اعمال قدرت دارند تا مؤلفه‌ی توضیح دهنده‌ی قدرت. این بحث در ادامه به شکل مفصل‌تر ارائه خواهد شد.

بررسی مجدد هر سه مؤلفه‌ی قدرت نشان می‌دهد که این موضوعات موجب قدرتمندی کشور می‌شوند. ظاهراً نمی‌توان این سه حوزه را در یک سطح دانست و میزان اهمیت آن‌ها و نقش هر یک در قدرتمندی کشورها متفاوت است. قدر مشخص این است که کشوری قدرتمند است که در هر سه حوزه از سطح متوسط رقبای خود قدرتمندتر بود و در یک مورد شاخص باشد. در مقایسه بین کشورها، کشوری که چنین شرایطی را داشته باشد قدرتمندتر از رقبای خود شناخته می‌شود. در عرصه‌ی جهانی و بین‌المللی هرچه کشوری قدرتمندتر باشد توان مدیریت کردن بیشتر مسائل جهانی را داراست. بنابراین کشوری که درصد حضور مؤثر در مدیریت جهانی است باید به دنبال تقویت مؤلفه‌های قدرت خود باشد.

نکته‌ی بسیار مهم این است که بسیاری از کشورها در عرصه‌ی جهانی از قدرت کافی برخوردار نیستند ولی در سطح محدودتر و منطقه‌ی خاص (اعم از مناطق جغرافیایی یا اتحادیه‌های سیاسی، اقتصادی، دینی و ...) نسبت به سایر کشورهای درون حوزه، قدرتمندتر به حساب می‌آیند. در این شرایط این کشورها توان اعمال مدیریت در سطح منطقه‌ای را دارند و به اصطلاح قدرت منطقه‌ای به شمار می‌روند. بنابراین اولویت سیاست خارجی این کشورها باید تمرکز بر مناطق مؤثر و ثبات قدرت در منطقه باشد.

همچنین در مواجهه با اتحادیه‌های مختلف نیز باید سطح برخورداری این اتحادیه‌ها را از مؤلفه‌های قدرت بررسی کرد و پذیرش الحاق با عدم الحاق کشور به چنین اتحادیه‌هایی باید مبتنی بر بررسی قدرت آن باشد. بسیاری از اتحادیه‌ها فاقد قدرت جهانی هستند و حضور در آنها باعث کسب قدرت نمی‌شود بلکه صرفاً در مواردی که امکان بهره‌برداری ابزاری از آنها ممکن است حضور در آنها توصیه می‌شود.

## 5- آیا صرف داشتن مؤلفه‌های قدرت امکان اعمال مدیریت در سطح فراملی را برای کشورها فراهم می‌آورد؟

پاسخ ابتدایی و اجمالی به این پرسش منفی است. بسیاری از کشورها علی‌رغم برخورداری از مؤلفه‌های قدرت (چه در عرصه‌ی جهانی و چه در عرصه‌ی منطقه‌ای) در فرآیند مدیریت مسائل جهانی یا منطقه‌ای نقشی ندارند. علت این امر، نداشتن ابزار مؤثر اعمال مدیریت توسط این کشورها است. کشورها برای اعمال نفوذ خود نیازمند ابزارهای مناسب هستند. اگر کشوری دارای مؤلفه‌های قدرت باشد ولی ابزار مناسب برای اعمال قدرت را در اختیار نداشته باشد قادر نخواهد بود در مسائل جهانی مشارکت کند. نمونه‌ی این مسئله، کشورهای توسعه یافته اروپایی و آسیایی هستند که علی‌رغم برخورداری از مؤلفه قدرت اقتصادی در مسائل جهانی و حتی منطقه‌ای خود تابع قدرت‌های دیگر هستند. به عبارت دقیق‌تر مؤلفه‌های قدرت که پیش‌تر بیان شد شرط لازم برای اعمال مدیریت جهانی است ولی شرط کافی در اختیار داشتن ابزار کارآمد و مؤثر است. کشورهای ابرقدرت شورهای هستند که در کنار مؤلفه‌های قدرت از ابزارهای کافی برای اعمال مدیریت نیز برخوردارند. این بخش به بررسی مهم‌ترین ابزارهای اعمال مدیریت در سطح جهانی می‌پردازد.

نکته‌ی بسیار مهمی که در ابتدای این بخش لازم به یادآوری است تأکید بر ماهیت ابزاری موضوعات مورد بحث است. مواردی که در ادامه برشمرده می‌شوند، ابزارهای اعمال مدیریت می‌باشند. مهم‌ترین ویژگی این ابزار این است که:

الف: مناسب با هر مسئله ابزار مناسب را باید به کار گرفت. یعنی برخی ابزارها برای برخی مسائل فاقد کارایی است.

ب: ابزار برای تحقق بهترین عملکرد قابل تغییر و روز آمدشدن هستند. بنابراین تغییر در ذات ابزارهای مورد استفاده قرار دارد.

ابزار اعمال مدیریت برای کشورهایی که خواهان مشارکت در مدیریت جهانی هستند، لازم و ضروری است. در ادامه به مهم‌ترین ابزارهای اعمال مدیریت در سطح جهان می‌پردازیم:

### √ سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی

سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی مهم‌ترین ابزار کشورهای قدرتمند برای پیشبرد اهداف خود در سطح جهان به شمار می‌روند. اهمیت این سازمان‌ها در مشروعیت‌بخشی به خواست یک کشور در سطح بین‌الملل است. کشورها از طریق این سازمان‌ها خواسته‌های خود را تبدیل به خواست چندین کشور و حتی خواسته‌ی جهانی می‌کنند. به بیانی دیگر کشورها می‌توانند از طریق همراه کردن سازمان‌های بین‌المللی با خواست خود این موضوع را

خواست کشورهای متعدد (و حتی جامعه‌ی جهانی) جلوه داده، از این منظر به آن مشروعیت بخشیدند. در چنین شرایطی مقابله با این خواست به مقابله با چندین کشور تبدیل می‌شود و از مشروعیت ساقط می‌شود. نمونه‌های متعددی از این‌گونه رفتار کشورهای ابرقدرت را در سازمان ملل، شورای امنیت، بانک جهانی، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و ... در سال‌های اخیر می‌توان مشاهده نمود.

سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، امنیتی، اجتماعی، هنری، ورزشی و... وجود دارند. برخی از این سازمان‌ها در تقابل با یکدیگر هستند. در هر حوزه نهادهای مختلفی وجود دارند که از نظر سطح اهمیت و توان اجرایی در یک اندازه نیستند. برخی از نهادها بر کشورهای عضو الزاماتی را اجبار می‌کنند و در مقابل امکانات و تسهیلاتی را ارائه می‌دهند. این نهادها در مقابل تخطی کشورها از الزامات اجرایی تنبیه‌های مناسبی قرار می‌دهند و از این منظر کشورهای عضو را بیشتر ملزم به همراهی می‌کنند. این نهادها در مقابل سازمان‌ها و نهادهای داوطلبانه که فاقد پشتوانه‌ی اجرایی بوده و غالباً به گردهمایی و هم‌اندیشی‌های دوره‌ای بسنده می‌کنند، از اثرگذاری بیشتری برخوردارند. علاوه بر این برخی از نهادها خصوصاً نهادهای اقتصادی در مقابل عضویت و استفاده از امکانات اقدام به اخذ حق عضویت و وضع جرایم مالی و اقتصادی می‌کنند. این نهادها از قدرت بیشتری برخوردار هستند. در بالاترین سطح اهمیت نهادهایی هستند که اجازه‌ی استفاده از زور و اقدامات قهرآمیز علیه کشور دیگر را به اعضا می‌دهند. نهادهایی چون شورای امنیت از بالاترین سطح اهمیت برخوردار هستند. این نهاد اجازه انجام اقدامات قهرآمیز علیه کشورها را صادر می‌کند.

باید به این نکته توجه داشت که صرف عضویت در نهادهای بین‌المللی حتی اگر در قدرتمندترین نهادها نیز باشد چندان برای کشورها به ابزار اعمال مدیریت تبدیل نمی‌شود. برای اینکه کشوری بتواند از ابزار نهادهای بین‌المللی استفاده کند باید در این نهادها عضویت مؤثر داشته باشد. عضویت مؤثر به معنای برخورداری از جایگاه اثرگذار در نهاد مزبور است. در بسیاری از این نهادها عضویت ساده فاقد اثربخشی است و کشور باید تابع نظرات کشورهای مؤثر باشد. جایگاه اثرگذار شامل ریاست، دبیرکلی، مأمور ویژه، دارنده‌ی حق ویژه و مواردی از این دست است.

نکته‌ی دیگر که باید به آن توجه کرد نهادهای غیر رسمی است. در حالی که بسیاری از مسائل جهانی از طریق نهادهای رسمی و مشخص مطرح و پیگیری می‌شود برخی نهادهای غیررسمی نیز در اعمال نفوذ کشورها مؤثر هستند. نهاد رسمی یعنی نهادی که دارای اساس‌نامه، خط مشی، اعضای مشخص، حوزه‌ی کاری تعریف شده و تا حد امکان مقر دائمی و رسمی است. اگر نهاد فاقد ویژگی‌هایی از این دست باشد، نهاد غیر رسمی است. این گونه سازمان‌ها غالباً با توافق و اتحاد چند کشور پیرامون یک مسئله‌ی خاص منطقه‌ای یا جهانی تشکیل می‌شوند و از طریق اقدامات رسمی و علنی همراه با اقدامات غیرعلنی و مخفیانه منافع کشورهای متحد را در مسئله‌ی مذکور دنبال و تأمین می‌کنند. ماهیت این گونه نهادها به شکل کامل وابسته به مسئله ایست که حول آن شکل گرفته و با خاتمه‌ی آن مسئله غالباً عمر این نهادها نیز به پایان می‌رسد. این نهاد می‌تواند از دو یا چند

کشور تشکیل و در تمامی سطوح سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی وارد عمل شود. عضویت مؤثر در این نهادها برای حل این گونه مسائل بسیار مهم است. ظهور این گونه سازمان‌ها و نهادها غالباً در شرایطی اتفاق می‌افتد که یک مسئله جنبه‌ی حقوق بشری یا امنیتی به خود گیرد و منافع گسترده‌ای از کشورهای مختلف در این مسئله دخیل باشد. در غیر این صورت این سازمان‌ها غالباً مخفیانه و غیررسمی اقدامات خود را انجام می‌دهند.

نکته‌ی آخر در این خصوص نیز در مورد نهادهای اقتصادی در سطح جهانی مصداق دارد. شرکت‌های چند ملیتی و بنگاه‌های بزرگ اقتصادی بین‌المللی در سطح جهانی از مهم‌ترین سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی به شمار می‌روند که کشورهای قدرتمند برای پیشبرد اهداف خود از آنها بهره می‌برند. این شرکت‌ها از طریق همکاری بنگاه‌های اقتصادی چندین کشور به هماهنگ‌سازی منافع اقتصادی این کشورها با یکدیگر می‌پردازند. شرکت‌های چند ملیتی پیوند عمیق اقتصادی بین کشورها ایجاد می‌کنند و قدرت اقتصادی خود را در جهت منافع این کشورها به کار می‌گیرند. باید توجه داشت که این شرکت‌ها در بسیاری از مسائل اقتصادی بازوان مشروع و در عین حال بدون پوشش کشورهای قدرتمند برای تحقق اهداف خود به شمار می‌روند. به عبارت دیگر فراملیتی بودن این شرکت‌ها موجب می‌شود که در بسیاری از مسائل بین‌المللی درگیر باشند و در عین حال نمی‌توان رفتار آن‌ها را به هیچ کشوری اختصاص داد. کشورهای قدرتمند اقتصادی در پوشش این شرکت‌ها در بسیاری از مسائل اقتصادی جهان نقش آفرینی و منافع خود را کسب می‌کنند (کاظمی، 1384).

## ۷ رسانه‌های ارتباط جمعی

ابزار دیگری که در حوزه‌ی مسائل جهانی به شکل بسیار گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد، رسانه‌های ارتباط جمعی است. کارکرد رسانه‌ها در عرصه‌ی سیاست خارجی متفاوت با کارکرد آن‌ها در حوزه‌ی سیاست داخلی است. مردم به عنوان جامعه‌ی هدف، موضوعات داخلی را بهتر از موضوعات خارجی درک می‌کنند. از سوی دیگر بحث منافع ملی در حوزه‌ی سیاست خارجی به مراتب پررنگ‌تر و حساس‌تر از موضوع سیاست داخلی است. به همین دلیل، رسانه‌ها به دولت‌مردان کشور متبوع خود اجازه می‌دهند برای توجیه افکار عمومی در موضوع سیاست خارجی مورد بهره برداری قرار گیرند (محکی، 1391).

امروزه استراتژی رسانه‌ای جنبه‌ای حیاتی از سیاست خارجی دولت‌ها محسوب می‌شود. بویژه این که از دهه‌ی نود میلادی، با فروپاشی نظام سیاسی دوقطبی، تلاش برای جایگزین ساختن نظام جدید جهانی، با اولویت گسترش یافتن دامنه‌ی نفوذ آمریکا، شدت یافته است. ایالات متحده در این جهت، هم به ساز و کارهای نظامی، هم اقتصادی و هم فرهنگی نظر دارد. در نتیجه عرصه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی کشورهای مختلف جهان، یک بوم‌شناسی جدید، وسیع و بی‌سابقه را در تاریخ معاصر خود تجربه می‌کنند که در آن استراتژی فعال رسانه‌ای ایالات متحده، به گونه‌ای تازنده و فزاینده سعی دارد بنیاد تمامی عادت‌ها، گرایش‌ها، ایده‌ها و ساختارهای قدیم نظام بین‌الملل را بر وفق مراد آمریکا تغییر دهد (همان).

تمامی رسانه‌ها در تمامی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی با کارکردهای مختلف خود با هدف تأمین منافع ملی به شکل پیچیده بر مردم اثر می‌گذارند. هدف اصلی این ابزار در تعاملات سیاسی و جهانی اقناع روانی و ذهنی مردم برای همراه‌سازی با هدف مطلوب است. دکتر بوسا ابو و نانسی ریون بورگ<sup>۱</sup> با تأکید بر هویت ملی، رسانه‌ها را در جهت تقویت و ارتقا این مسئله معرفی می‌کند. ابو می‌گوید: امروزه قدرت جهانی یک کشور، در توانایی‌اش در دیپلماسی رسانه‌ای کارآمد ظهور می‌یابد. با توجه به این که دیپلماسی رسانه‌ای، هویت برتر ملی و تصویر بین‌المللی مکمل آن را بنا می‌نهد و موقعیت جهانی کشور را متأثر می‌سازد، سیاست خارجی باید در متن نقش دیپلماسی رسانه‌ای بررسی شود (ابو، 1385: 79-89).

نخستین استفاده از رسانه در سیاست خارجی، مربوط به بهره‌برداری دولت‌های اروپایی از مطبوعات می‌شود. در قرن نوزدهم با راه اندازی خبرگزاری‌های بین‌المللی که با کمک تلگراف سرویس‌های خبری اروپایی را تغذیه می‌کردند و به موازات آن‌ها، ایجاد انحصارات خبری و مطبوعاتی در اروپا، روابط بین‌الملل تحت تأثیر ارتباطات قرار گرفت. با تأسیس رادیو و سینما، ابعاد جدیدی برای روابط بین‌الملل فراهم شد. فیلم‌های سینمایی و داستان‌های رادیویی، مردم کشورهای دیگر و بویژه مستعمره‌نشینان را جذب خود می‌کردند. بدین ترتیب رفته رفته دیپلماسی سنتی با دیپلماسی عمومی (مبتنی بر انتقال فرهنگ، امکانات ارتباطی، آموزش و ...) تکمیل شد (محکی، 1391).

از دهه‌ی 1940، انتقال اخبار داخلی و بین‌المللی از طریق تلویزیون، تحولی شگرف در روابط خارجی کشورهای پیشرفته به وجود آورد. برخی از مهم‌ترین شیوه‌های استفاده از رسانه‌ها عبارت بودند از:

- انتقال اطلاعات نظامی، امنیتی و سیاسی به کشور متبوع.
- چاپ گزارش‌ها یا مقالات جانبدارانه‌ی منفی یا مثبت در خصوص کشورهای مورد نظر.
- توجیه و حمایت از سیاست‌های کشور بویژه در شرایط بحران و نیاز به زمینه‌سازی دخالت نظامی و عقد پیمان‌های استراتژیک و ....
- مخدوش نشان دادن سیاست‌ها یا چهره‌ی کشور متخاصم یا غیردوست از طریق تصویرگری جنبه‌های منفی (همان).

بعد از جنگ جهانی دوم، توجه پژوهشگران به کاربرد رسانه‌ها در روابط بین‌المللی افزایش زیادی می‌یابد. کارل نوردن استرنگ<sup>۲</sup> درباره‌ی چگونگی کاربرد رسانه در سیاست خارجی، چهار دوره را از هم تفکیک می‌کند:

- دوره‌ی خوش‌بینی: بعد از جنگ جهانی اول، دوره‌ای ایده‌آلیستی و آرمان‌گرایانه است که در آن، کوشش‌های جامعه‌ی ملل متحد، به دور از واقعیت‌ها، بر نقش رسانه‌ها در تحکیم صلح دور می‌زد.

---

۱. Rivenburg

۲. Kaarle Nordenstreng

- دوره‌ی تهاجمی: بعد از جنگ جهانی دوم، شیوه‌ی حمله‌کننده و جنگ سرد آغاز می‌شود. در این دوره، آمریکایی‌ها سیاست انزوا را کنار گذاشتند و با تمام قوا وارد عرصه‌ی معادلات سیاسی شدند و سیاستی تهاجمی را در جنگ سرد در پیش گرفتند. لذا استفاده از رسانه بخشی از اصول سیاست خارجی آمریکا شد. تأسیس «صدای آمریکا» در سال 1941 و سپس «رادیو آزادی» و صدای «اروپای آزاد» در مونیخ نمونه‌هایی از اقدامات آن‌ها در این دوران بود.
- دوره‌ی انتقاد: در اواخر دهه‌ی 1960، با اعلام سیاست تنش‌زدایی و ورود کشورهای جهان سوم به معادلات جهانی، دوره‌ی انتقادنگر آغاز و توجه خاصی بر جلب توجه کشورهای جهان سوم برای کشاندن آن‌ها به سوی غرب می‌شود. هم‌زمان نظریات انتقادی در مورد کاربرد رسانه‌ها در سیاست، در سطح ملی و بین‌المللی از سوی بعضی از متفکران مطرح و باعث بروز شیوه‌های جدید مطالعات و تحقیقات در یونسکو شد. بعد از مدتی «سیاست‌های ملی ارتباطی» و «جریان متعادل اطلاعات» به عنوان سیاست‌های جدید یونسکو مطرح شدند.
- دوره‌ی جهانی‌سازی: این دوره، عصر تحول نظام سرمایه‌داری در جهت ایجاد یک بازار واحد جهانی است. از اوایل قرن بیستم، فرهنگ در کنار سایر کالاهای اقتصادی، جایگاه ویژه‌ای برای خود باز کرد و همراه با زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی، رابطه‌ای اساسی و محکم بین فرهنگ و سیاست خارجی به وجود آمد. در این میان، رسانه‌ها و فناوری‌های نوین ارتباطی، علاوه بر کاربردهای سیاسی، نظامی و اقتصادی، به عنوان زیرساخت انتقال فرهنگ و معرفت، نقشی کم‌نظیر در سیاست خارجی پیدا کرده‌اند (همان).

## ۷ متغیرهای ژئوپلتیک

از دیگر ابزارهای در اختیار کشورها برای اعمال مدیریت و نظر در تعاملات جهانی عواملی چون موقعیت جغرافیای، جمعیت و نیروی انسانی، منابع طبیعی و مواردی از این دست می‌باشد. این‌گونه موارد را عوامل محیطی می‌نامیم چرا که محیط و فضای برای فعالیت بهتر یک کشور ایجاد می‌کنند. عوامل محیطی غالباً اکتسابی نیستند بلکه به شکل خدادادی در اختیار کشورها قرار می‌گیرند. نمونه‌هایی بسیار زیادی از این‌گونه عوامل وجود دارد که کشورهای مختلف در تعاملات منطقه‌ای و حتی جهانی برای پیشبرد منافع خود از آن بهره برده‌اند. موارد زیر برخی از نام‌آشنا‌ترین موارد در جغرافیای سیاسی جهان است:

- رودخانه‌های متعدد بین‌المللی مانند دجله و فرات
- کانال پاناما تحت حاکمیت پاناما
- تنگه‌ی هرمز تحت مالکیت ایران
- قومیت‌های مختلف مانند کرد، ترک، بلوچ
- تنگه جبل طارق بین مراکش و اسپانیا

دو اصطلاح نزدیک به هم در علوم سیاسی وجود دارد. جغرافیای سیاسی که شاخه‌ای از جغرافیاست که به رابطه‌ی متقابل جغرافیا و علوم سیاسی می‌پردازد. ژئوپلتیک که به اثرگذاری متغیرهای جغرافیایی بر تصمیمات سیاسی می‌پردازد.

جغرافیای سیاسی شاخه‌ای از علم جغرافیا است که تأثیرپذیری و تأثیرگذاری سیاست و قدرت در محیط جغرافیایی و به بیان دیگر، تأثیر تصمیمات سیاسی بر محیط جغرافیایی را مورد کاوش و بررسی قرار می‌دهد. نقش ویژه‌ی جغرافیای سیاسی، سازماندهی سیاسی فضا در سطح محلی، ملی و منطقه‌ای است. نظر به این که یک کشور در بطن مطالعات جغرافیای سیاسی جای دارد از پیوند سه عامل ملت، حکومت و سرزمین، کشور تشکیل می‌شود؛ بنابراین همه موضوعات مرتبط با این مفاهیم، مانند ریشه‌یابی مسائل قومی، جریان‌های مهاجرت، تحلیل قدرت سیاسی نواحی شهری، تحلیل فضایی قدرت سیاسی در سطح کشور، تقسیمات کشوری و رقابت‌های مکانی، دولت محلی، تمرکز و عدم تمرکز قدرت سیاسی جغرافیای انتخابات، از جمله مسائل مرتبط با کشور هستند که امروزه در جغرافیای سیاسی مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرند (مویر، 1379: 264). بررسی این مفاهیم در بستر زمان و مکان کمک شایان توجهی به روند اداره امور و کشورداری بهتر می‌کند.

از طرف دیگر، در حوزه‌ی مسائل جهانی نیز که قلمرو مطالعات ژئوپلتیک است، به طور سنتی درباره‌ی مناسبات قدرت در سطح جهان و راه‌های دست‌یابی به قدرت جهانی و افزایش آن بحث و بررسی می‌شود. در حال حاضر تحولاتی که در سیاست جهان روی داده است تنوع بیشتری به مباحث ژئوپلتیک بخشیده و این شاخه از جغرافیای سیاسی مفاهیم تازه و متنوعی را مورد بحث قرار می‌دهد. ژئوپلتیک که به طور سنتی بر اساس اطلاعات، دیدگاه‌ها و تکنیک‌های جغرافیایی به مسائل سیاست خارجی کشورها می‌پردازد، یک نوع جغرافیای سیاسی کاربردی قلمداد می‌شود. موضوعاتی چون موقعیت جغرافیایی کشور یا کشورهای مورد نظر، اندازه، آب‌وهوا، عوارض جغرافیایی، جمعیت‌شناسی، منابع طبیعی، توسعه‌ی فناوری در حوزه‌ی موارد ژئوپلتیک بحث و بررسی می‌شوند.

در صورتی که هدف ما بررسی جغرافیای سیاسی یک منطقه خاص باشد، علاوه بر در نظر داشتن جغرافیای سیاسی هر یک از کشورهای درون آن منطقه، باید به مسائلی مانند ارزش منابع معدنی موجود در آن منطقه، نقاط راهبردی منطقه، قدرت‌های منطقه‌ای تأثیرگذار و راهبرد آن‌ها، حضور قدرت‌های بزرگ برون منطقه‌ای در آن جا و راهبردهای منطقه‌ای و جهانی آن‌ها نیز توجه نمود.

مناطق که از مؤلفه‌های ژوپلتیک برخوردار باشند در ادبیات متعارف به عنوان مناطق استراتژیک شناخته می‌شوند. یک منطقه به دلایل مختلف مورد استراتژیک به شمار می‌رود. برخی از مهم‌ترین این دلایل عبارتند از:

الف - واقع شدن در کنار تنگه‌های بین‌المللی

ب - واقع شدن بین دو ناحیه‌ی مهم

ج - موقعیت سرآغازی

د - داشتن موقعیت بندرگاهی

ه - موقعیت‌های نظامی

و - موقعیت مرکزی

ز - وسعت جغرافیایی و جمعیت (جهان‌بین و مشهدی، 1376)

موقعیت ژئوپلتیک را باید فراتر از موارد فوق دانست. موارد متعددی وجود دارد که یک منطقه یا کشور به رغم برخوردار نبودن از مؤلفه‌های فوق ولی به دلیل ایجاد شرایط خاص به یک موقعیت ژئوپلتیک دست می‌یابد. مثلاً در شرایط وجود درگیری بین دو کشور خصوصاً ابرقدرت‌ها، کشورهای همسایه و یا حدوسط از چنین شرایطی برخوردار می‌شوند. همسایگی یک کشور کوچک با یک کشور قدرتمند، می‌تواند موجب شود تا آن کشور کوچک دارای موقعیت ژئوپلتیک گردد. این امر در صورتی اتفاق می‌افتد که کشور مذکور به صف مخالفان و رقیبان همسایه‌ی قدرتمند خود محلق شود مانند کوبا در همسایگی آمریکا. کشور کوچکی که در همسایگی یک کشور قدرتمند واقع می‌شود، بطور عادی ناگزیر است از اتخاذ هرگونه سیاستی که مغایر با سیاست‌های همسایه‌ی قدرتمندش باشد، اجتناب ورزد مگر اینکه از همکاری و مساعدت یک کشور قدرتمند دیگر بهره‌مند باشد.

همانگونه که شکل نظام نوین کنونی نسبت به گذشته دچار تغییرات اساسی گردیده، نظام ژئوپلتیکی آینده نیز قطعاً با سیمای کنونی آن چه از نظر شکلی و چه از نظر محتوایی تفاوت خواهد داشت. به گونه‌ای که محورهای اصلی آن را ترکیب پیچیده‌ای از جهانی‌شدن قدرت سیاسی یعنی ژئوپلتیک، جهانی‌شدن قدرت اقتصادی یا ژئواکونومی و نیز جهانی‌شدن قدرت فرهنگی یا ژئوکالچر تشکیل می‌دهد (حیدری، 1384).

به هر روی اگر کشوری در تعاملات سیاسی از موقعیت ژئوپلتیک برخوردار باشد می‌تواند از این موقعیت به عنوان ابزاری در تعاملات بین‌المللی منطقه‌ای و جهانی بهره برد. وجه تمایز این ابزار با دو ابزار پیشین در غیراقتسایی بودن آن است. به عبارت دیگر کشورهای جهان به سختی می‌توانند برای خود موقعیت ژئوپلتیک بسازند. بنابراین کشورهایی که از این ابزار برخوردارند از امتیاز مهمی نسبت به دیگر کشورها برخوردار هستند. البته لازم به ذکر است که کارکرد این ابزار در تعاملات جهانی محدود است.



## جمع‌بندی

حکمرانی جهانی یا تدبیر امور جهانی یا حکومت جهانی به معنای مدیریت سیاسی (و به نظر نگارنده اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، زیست محیطی) بخش خاصی از امور بشری در نبود یک حکومت جهانی است که در عین توجه به دولت‌ملت‌ها به نقش بازیگران غیردولتی و گروه‌های ذی‌نفوذ فرامرزی نیز اهمیت می‌دهد. در حکمرانی جهانی اعمال قدرت هم از بالا به پایین است مانند شرکت‌های چندملیتی و هم از پایین به بالا مانند سازمان‌های غیردولتی؛ بر این اساس، ساختار آن هم شبکه‌ای است و هم سلسله‌مراتبی (رمضان‌زاده و مسعودی، 1388). این موضوع دارای جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی است. چندبعدی بودن و غیرکمی بودن این موضوع موجب پیچیدگی این موضوع شده‌است. به رغم توجه زیاد سیاستمداران و حاکمان کشورهای مختلف به این موضوع ادبیات علمی آن چندان غنی نیست. علاوه بر پیچیده بودن موضوع حداقل دو دلیل دیگر بر این ضعف علمی می‌توان برشمرد. دلیل اول به جنبه‌های عینی و واقعی موضوع بازمی‌گردد. بسیاری از اقداماتی که کشورهای مختلف برای اعمال حاکمیت در سطح جهان انجام می‌دهند یا تحت عناوین دیگری انجام می‌شود و یا به شکل مخفی و سری صورت می‌گیرد. بنابراین نه تنها جمع‌آوری داده‌ها بلکه رصد شرایط کشورها در حکمرانی جهانی نیز به سادگی مقدور نیست. دلیل دوم جنبه‌های علمی و متدولوژیک را در بر می‌گیرد. مشخص است که موضوع حکمرانی جهانی موضوعی چندرشته‌ای و فرارشته‌ای است. ادبیات موضوعات بین‌رشته‌ای و روش تحقیقات مرتبط با آن چندسالی است که شکل منسجمی به خود گرفته‌است. اما هنوز پژوهش‌های مرتبط با این موضوعات با مشکلات بسیاری خصوصاً در مقوله‌ی روش تحقیق و پژوهش مواجه است. غالب پژوهش‌های میان‌رشته‌ای به موضوعات کوچک‌تر و کم‌بعدتر می‌پردازند تا امکان انجام تحقیق میسر باشد. پرداختن به موضوعات پیچیده‌ای چون حکمرانی جهانی هنوز از طرف بسیاری از محققان حوزه‌های میان‌رشته‌ای مورد اقبال نیست.

در این مقاله تلاش شد نگرشی نظام‌مند به موضوع حکمرانی جهانی ارائه شود. منطق حاکم بر این مقاله پاسخ به پنج پرسش اصلی در این حوزه بوده‌است. مقالات مختلفی که به این موضوع پرداخته‌اند نظام رعایت شده در این مقاله را دارا نیستند. در این مقاله ابتدا دیدگاه‌های مختلف در خصوص سیر تاریخی جهانی‌شدن ارائه شد. دیدگاه مختار این مقاله اینست که جهانی‌شدن و نگرش جهانی به موضوعات نتیجه تجربیات حیات بشری در قرن‌های متمادی است که به شکل تکامل یافته‌ای به صورت کنونی تبلور یافته‌است. بر اساس این دیدگاه موضوع حکمرانی جهانی نیز به عنوان مهم‌ترین موضوع جهانی‌شدن از سیرتاریخی برخوردار بوده و در دوره‌های مختلف کامل‌تر شده‌است. البته همین‌جا لازم به یادآوری است که منظور از تکامل، هماهنگی بیشتر با سایر حوزه‌های حیات بشری است. به عبارت دیگر حکمرانی جهانی در دوره‌های مختلف به سمت هماهنگی بیشتر با اقتضائات زندگی بشر پیش رفته‌است.

اما در بخش دوم مقاله به این پرسش پاسخ داده شد که آیا این فرآیند به فرهنگی واحد در سطح جهان تبدیل شده است؟ پاسخ‌های مختلفی به این پرسش داده شد که دیدگاه مختار این مقاله عدم پذیرش فرهنگ واحد جهانی است. علی‌رغم اینکه در جنبه‌های بسیار زیادی از فرهنگ و رفتار اجتماعی هم‌گرایی و اشتراک نظر در سطح جهان مشاهده می‌شود ولی بروز اندیشه‌های مخالف نه تنها کمتر نشده که قدرتمندتر از گذشته نیز ادامه دارد. دیدگاه‌های ایدئولوژیک و ناسیونالیستی در سال‌های اخیر مهم‌ترین مقابله‌کنندگان با فرهنگ واحد جهانی هستند. این تشتت فرهنگی در عرصه‌ی حکمرانی جهانی نیز بروز دارد و نظام حاکمیتی جهانی باید آن را در نظر بگیرد.

بخش سوم سیر تاریخی موضوع حکمرانی جهانی را بررسی کرده است. این مقاله نظام مشارکت کنترل شده فعلی در سطح جهانی را نتیجه‌ی تطورات تاریخی از امپراتوری‌های بزرگ و بعد از آن استعمارگری و بعد از آن بلوک‌بندی جهانی می‌داند. گذر زمان و انباشت تجربیات بشر در حوزه‌ی حکومت‌داری شکل خاصی از حکومت در سطح جهانی را ایجاد می‌کند که از آن به مشارکت کنترل‌شده یاد می‌کنند. در این حالت حاکمان اصلی جهان با استفاده از ابزارهای مختلف تلاش می‌کنند افکار عمومی جهانی و کشورهای ضعیف‌تر را به خواسته‌های خود متمایل سازند و این یعنی مشارکت کنترل‌شده در حکمرانی جهانی.

دو بخش پایانی این مقاله به محورهای اصلی موضوع حکمرانی جهانی پرداخته است. اولین سؤالی که به شکل طبیعی برای محققان مطرح است بررسی ویژگی‌های کشورهای است که می‌توانند در نظام جهانی اعمال حاکمیت کنند. در این رابطه مؤلفه‌های حکمرانی جهانی مطرح شد که شامل سه مؤلفه اصلی قدرت می‌شود:

- قدرت اقتصادی به معنای برخورداری از نظام اقتصادی قدرتمند و توسعه‌یافته و نیز برخورداری از اندیشه‌ی اقتصادی جهان‌نگر برای پیشبرد اهداف اقتصادی است.
- قدرت سیاسی و نظامی که به معنای برخورداری از قدرت نرم و قدرت سخت به شکل توأمان برای پیشبرد منافع خود و هم‌پیمانان در منازعات بین‌المللی است.
- قدرت ایدئولوژیک که به معنای برخورداری از قدرت اندیشه و فرهنگ در سطح جهانی برای اقناع افکار عمومی و هم‌راستایی مردم با کشور می‌باشد.

این سه مؤلفه به شکل بالقوه به کشور خود توان حضور در فرآیند حکمرانی جهانی را می‌دهد. اما اعمال حاکمیت در سطح جهان نیازمند ابزارهای کارآمد است. در این رابطه سه دسته ابزار کلی اعمال حاکمیت مورد بررسی قرار گرفت:

- سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی
- رسانه‌های ارتباط جمعی

## • متغیرهای ژئوپلتیک

کشورهای مختلف برای اعمال حاکمیت در سطح جهان به ابزارهای فوق نیازمند هستند.

اکنون مشخص است که کشورهایی که خواهان نقش آفرینی در حکمرانی جهانی هستند باید برای تقویت مؤلفه‌های قدرت خود و کسب ابزارهای اعمال حاکمیت تلاش کنند. کشورها به اندازه توان خود در مدیریت جهانی نقش دارند و نه به اندازه ادعا یا خواست خود. این امر برای اتحادیه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نیز صدق می‌کند. سازمان‌های بین‌المللی به عنوان ابزاری مؤثر در تعاملات جهانی به شمار می‌روند و میزان نفوذ آنها در مسائل جهانی به اندازه برخورداری آنها از مؤلفه‌های قدرت و ابزارهای اعمال حاکمیت است.

نکته‌ی مشخص این است که بسیاری از کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران در سطح جهانی از مؤلفه‌های قدرت برخوردار نیستند ولی در سطح منطقه‌ای و یا در ارتباط با کشورهای خاص دیگر از جایگاه حاکمیتی برخوردارند. این کشورها اولویت سیاست خارجی خود را باید بر تقویت جایگاه خود در این مناطق متمرکز کنند. اولویت‌بندی سیاست خارجی کشور باید به سمت تحکیم جایگاه کشور در فرآیند حکمرانی منطقه‌ای باشد.

نکته‌ی پایانی آن که کشورهایی که خواهان حضور مؤثر در فرآیند حکمرانی جهانی هستند باید اولویت سیاست‌های داخلی و خارجی خود را بر تقویت مؤلفه‌های قدرت و نیز کارآمدسازی ابزارهای قدرت خود متمرکز کنند. پرهیز از تنش‌های بین‌المللی بی‌ثمر، حضور مؤثر در مناقشات بین‌المللی، ایجاد هم‌پیمانان مستحکم و قدرتمند در سطح جهانی، پذیرش منطق و گفتمان جهانی به عنوان وسیله‌ی ارتباط با جهان از جمله مهم‌ترین سیاست‌های یک کشور خواهان حکمرانی جهانی در عرصه‌ی خارجی است. در بعد داخلی توجه به اقتصاد کشور، توجه به قدرت نظامی و سیاسی کشور، تقویت فرهنگ ملی برای تعامل سازنده با جهان، ایجاد بسترهای لازم در اقتصاد ملی برای هم‌گامی با نظام جهانی از جمله اقداماتی است که باید برای تحقق حکمرانی جهانی کشورها به آن پردازند.

## یادداشت‌ها

1- نظریه‌ی ساختاربندی یا ساختاریابی - یا ساخت‌مندشدن - یا ساخت‌یابی در اینجا به نظریه‌ی عمومی اجتماع تعبیر شده‌است. در دهه‌ی 1970 آنتونی گیدنز نظریه‌ی ساخت‌یابی (Structuration Theory) را ارائه کرد. این

نظریه و اصطلاح برخاسته از آن، بیشتر به دنبال این مسئله بود که بتواند بر دوگانگی عاملیت و ساختار غلبه کند. برای مطالعه‌ی بیشتر به مقاله‌ی «نظریه‌ی ساختاری یا ساختاربندی گیدنز» نوشته‌ی سید حسین اطهری مراجعه کنید.

2- . برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:

The charter of united nation: charter of UN: CHAPTER I: PURPOSES AND PRINCIPLES

World Bank\about us\history

WTO\ what is WTO? \ director- generals statement

3- محمد توحیدفام در کتاب خود تنها به سه حالت زیر بسنده می‌کند:

- § همگونی فرهنگی
- § خاص‌گرایی فرهنگی
- § آمیزش و تحمل فرهنگی

این طبقه‌بندی، مناسب اما ناکافی است. بنابراین در این مقاله بخش چهارم یعنی اختلاط فرهنگی اضافه شده است.

4- برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:

- § بررسی نقش جهانی شدن در شکل‌گیری خاص‌گرایی فرهنگی نوشته‌ی رزیتا سپهرنیا
- § پویایی فرهنگی جهانی‌شدن و اسطوره‌های فرهنگی جهانی شدن نوشته‌ی جوآنا برایدن بک

5- به خوانندگان محترم توصیه می‌شود برای مطالعه‌ی بیشتر به کتاب برژینسکی «انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان» مراجعه نمایید. وی در این کتاب به شکل مفصل به موضوع دموکراسی مدیریت شده و اشکالات آن پرداخته است که به سبب جلوگیری از طولانی شدن مقاله از ارائه‌ی آن اجتناب شده است.

6- مرکز مطالعات امنیت اتحادیه‌ی اروپا و کمیته اقدامات امنیتی بین‌المللی در گزارشی (سپتامبر 2010) چهار سناریوی اصلی حکمرانی جهانی را برای سال 2025 پیش‌بینی کرده است. جهت مطالعه بیشتر این گزارش ر.ک.: Global Governance at 2025: At a critical juncture

7- نوام چامسکی در کتاب تلاش آمریکا برای حاکمیت جهانی (استیلا یا بقا) به طور گسترده‌ای به کارکرد قدرت نظامی در تعاملات امروزی آمریکا می‌پردازد. این بخش مروری بر فصول مختلف این کتاب است که به شکل خلاصه ارائه شده است.

## منابع و مأخذ

ابو، بوسا (1385)، "امپریالیسم سایبری، روابط جهانی در عصر جدید الکترونیک"، ترجمه‌ی پرویز علوی، تهران، ثانیه.

برژینسکی، زیگنیو (1383)، "انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان"، ترجمه‌ی لطف الله میثمی، تهران، صمدیه.

حیدری، غلامحسین (1384)، "نظام ژئوپلتیک جهانی در قرن 21 و موقعیت ایران"، مجموعه مقالات دومین کنگره‌ی انجمن ژئوپلتیک ایران، تهران - انجمن ژئوپلتیک ایران.

خنیفر، حسین، جواد زروندی و نفیسه زروندی (1389)، "جهانی‌شدن و فرهنگ مهدویت از دیدگاه آیات قرآن کریم و روایات اسلامی"، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی مشرق موعود، ش 16.

رابرتسون، رونالد (1380)، "جهانی‌شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی"، ترجمه‌ی کمال پولادی، تهران، نشر ثالث.

رمضان‌زاده، عبدالله و حیدرعلی مسعودی (1388)، "جستاری نظری پیرامون جهانی‌شدن و امپراتوری‌سازی و رابطه‌ی دو مفهوم"، فصل‌نامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش 39.

صالحی، حجت (1384)، "سازگاری مفهوم حکمرانی جهانی با بحران خاورمیانه"، پژوهش‌نامه‌ی چهل و یکم: سازمان‌های بین‌المللی 5، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

کاظمی، بابک (1384)، "نقدی بر شرکت‌های چندملیتی"، اقتصاد انرژی، تهران، ش 79 و 80.

گل‌محمدی، احمد (1386)، "جهانی‌شدن فرهنگ، هویت"، چ سوم، تهران، نشر نیژ.

مان، مایکل (1383)، "جهانی‌شدن و 11 سپتامبر"، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، از کتاب "جهانی‌شدن، جهانی‌سازی پیشینه و چشم‌انداز" گردآورنده: علی امینی، تهران، نشر دیگر.

محکی، علی اصغر (1391)، "کارکرد رسانه‌ها در سیاست خارجی"، پایگاه‌گفتمانی تحلیلی امید.

مگداف، هری (1383)، "سرمایه‌داری هم‌چون اقتصاد جهانی"، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی، از کتاب "جهانی‌شدن، جهانی‌سازی پیشینه و چشم‌انداز"، گردآورنده: علی امینی، تهران، نشر دیگر.

ملک‌احمدی، فرشاد (1379)، "روابط دولت و جامعه"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی.

مولر، کلاوس (1384)، "حاکمیت، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی‌شدن"، ترجمه‌ی لطفعلی سمینو، تهران، اختران.

مویر، ریچارد (1379)، "درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی"، ترجمه‌ی حیدر دره‌میر، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

Global Governance at 2025: At a critical juncture. National Intelligence council and EU institute of security studies. 2010.

Hybel, Alex Roberto (2009), *"The Power of Ideology: From the Roman Empire to Al-Qaeda"*, Routledge

The charter of united nation: CHAPTER I: PURPOSES AND PRINCIPLES

World Bank\about us\history

WTO\ what is WTO? \ director- generals statement

## کتاب‌شناسی

اطهری، سیدحسین (1390)، "نظریه ساخت‌یابی یا ساختاربندی گیدنز"، مجله‌ی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد.

برایدن‌بک، جوآنا (1390)، "پویایی فرهنگی جهانی‌شدن و اسطوره‌های فرهنگی جهانی‌شدن"، ترجمه‌ی رامین مسعودی، فصل‌نامه‌ی مطالعات راهبردی جهانی‌شدن، تهران، مرکز ملی مطالعات جهانی‌شدن.

توحیدفام، محمد (1381)، "فرهنگ در عصر جهانی‌شدن؛ چالش‌ها و فرصت‌ها"، تهران، روزنه.

جهان‌بین، اسماعیل و ماشالله مشهدی (1376)، "نقاط استراتژیک جهان" تهران، مرکز تحقیقات اسلامی سپاه.

چامسکی، نوام (1387)، "تلاش آمریکا برای حاکمیت جهانی (استیلا یا بقا)"، ترجمه‌ی سیدضیاءالدین خسروشاهی، تهران، درسا.

حاجیان پور، حمید (1388)، "مرکانتیلیسم: بررسی تعامل اندیشه‌های اقتصادی و دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی سده‌ی پانزده تا هجده میلادی"، نامه‌ی تاریخ پژوهان، ش 18.

سپهرنیا، رزیتا (1390)، "بررسی نقش جهانی‌شدن در شکل‌گیری خاص‌گرایی فرهنگی"، فصل‌نامه‌ی مطالعات راهبردی جهانی‌شدن، تهران، مرکز ملی مطالعات جهانی‌شدن.